

فراز و فرود اپرات پاسنات ۲

کودوش فرمانروای قلب‌ها



عبدالمجيد شجاع

انتشارات امید مهر

پیشگفتار "رال" به تبرستان
www.tabarestan.info

ISBN 978-800-154-100-3



9 788001 541062

omide mehr publication





فراز و فرود ایران باستان

(کوروش فرمانروای قلب‌ها)

مؤلف:

عبدالمجید شجاع

انتشارات آمید مهر

۱۳۹۱

عنوان و نام پدید آور	شجاع، عبدالmajid شجاع
مشخصات نشر	کوروش فرمانروای قلبها / عبدالmajid شجاع
مشخصات ظاهری	مشهد: امید مهر ۱۳۹۱.
شابک	تصویر: ۳۰۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	ریال: ۱۵۴ - ۱۰ - ۳ - ۶۰ - ۹۷۸
موضوع	فیبا:
ردہ بندی کنکره	ایران - - تاریخ - - کوروش، ۵۲۹ م.ق.م.
ردہ بندی دیوبی	DSR ۲۰۲: ۱۲۹۱ م ۸ الف / ۹۹۵: ۰۱۲:
شماره کتابشناسی ملی	۲۷۲۸۹۰۵:



انتشارات امید مهر

کوروش فرمانروای قلبها

مؤلف:	عبدالمجيد شجاع
ویراستاران:	مجید نوباغی - قدرت الله راه چمنی
ناشر:	امید مهر
طرح جلد:	پروانه گرافیک
تایپ و صفحه‌آرایی:	دفتر پویش/ رستمی / ۰۵۷۱ - ۲۲۳۰۵۱۸
چاپ و صحافی:	کتبیه
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ:	اول - ۱۳۹۱
شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۵۴ - ۱۰ - ۳
قیمت:	۳۰۰۰ تومان

مشهد: ، ص. ب: ۳۳۳ - ۹۱۷۵۵

تلفن و دورنگار: (۰۵۱) ۸۷۸۸۳۱۲ - همراه: ۰۹۱۵۱۷۱۰۳۶۰

فهرست مطالب

۷	اجداد و دودمان هخامنشیان
۸	نسب نامه‌ی دودمان هخامنشی
۹	قلمرو هخامنشیان قبل از کوروش
۱۵	دین کوروش و اجدادش
۱۸	شخصیت کوروش و اهمیت او در تاریخ باستان
۲۰	نام کوروش در بین ملل و اقوام گوناگون
۲۱	اقدامات کوروش پس از رسیدن به سلطنت
۲۱	۱- انتخاب شهر همدان به عنوان پایتخت
۲۲	۲- جنگ با لیدیه (لودیه در ترکیه امروزی)
۳۰	۳- انقراض دولت شهرهای آسیای صغیر
۳۳	۴- فتح بابل پایتخت دولت گلده
۳۷	الف) اقدامات کوروش پس از فتح بابل
۳۹	ب) منشور حقوق بشر یا استوانه‌ی کوروش
۴۲	۵) دیگر فتوحات کوروش در ایران
۴۳	۶) لشکر کشی به شمال شرق ایران و فرجم کار کوروش
۴۸	پاسارگاد
۵۲	سیاست کشورداری کوروش
۵۶	فرزندان کوروش

۵۸	سیمای کوروش در منابع یهودی
۶۰	ذوالقرنین کیست؟
۶۵	نتیجه
۶۹	بی‌نوشت‌ها
۷۳	ضمایم
۷۴	ضمیمه (۱)
۸۲	ضمیمه (۲)
۸۶	ضمیمه (۳)

روز کورش بزرگ

روز صدور اولین منشور حقوق بشر را گرامی بداریم

بیست و نهم اکتبر (هفتم آبان)

بنیاد میراث پاسارگاد

Let's celebrate the anniversary of October 29th, 539 BC

CYRUS THE GREAT DAY

The day he issued the first Declaration of Human Rights



Pasargad Heritage Foundation
www.pasargadfoundation.com

مقدمه

به سلطنت رسیدن پارسی‌ها و دودمان هخامنشی یکی از رخدادهای برجسته‌ی تاریخ باستان است. آن‌ها دولتی ساختند که دنیای باستان را به جز دو سوم یونان زیر فرمان خود درآورد. دولت هخامنشی را نخستین امپراتوری تاریخ جهان می‌دانند. شخصی که توانست آخرین شاه مادها (آستیاگ) را شکست داده و هخامنشیان را تبدیل به قدرتی بزرگ کند، کسی نیست جز «کوروش کبیر». او که نواحی آستیاگ بود توانست با عزم و درایت خود، قدرت کم نظری را در دنیای باستان بوجود آورد.

در پاسخ به این سؤال که چرا کوروش در دنیای باستان از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است؟ می‌توان گفت که: او با فتوحات بسیاری که انجام داد، یک دولت مقندر و امپراتوری عظیمی ایجاد کرد که بزرگترین سازمان سیاسی قبل از دولت روم قدیم و منظم ترین نظام اداری در کل دوره‌های تاریخی ایران به شمار می‌آمد.

به همین علت است که مورخان اتفاق نظر دارند که کوروش، شاهی مصمم، عاقل و رئوف بوده که در برابر مشکلات، به عقل و منطق بیشتر از قدرت توجه داشته است.

آن‌چه در مورد کوروش برای مورخان جای شک و تردید باقی نمی‌گذارد، قطعاً این است که لیاقت سیاسی و نظامی فوق العاده در وجود او، با چنان انسانیت و مروتی درآمیخته بود که در تاریخ پادشاهان شرقی، پدیده‌ای نوین به شمار می‌آمد.

در مجموعه‌ی پیش رو به شخصیت، اقدامات و سیاست‌های این سیاست مدار بزرگ پرداخته خواهد شد. امید است که این پژوهش بتواند در شناخت ابعاد مختلف فرهنگ و تمدن ایران زمین، به علاقمندان کمک نماید.

اجداد و دودمان هخامنشیان

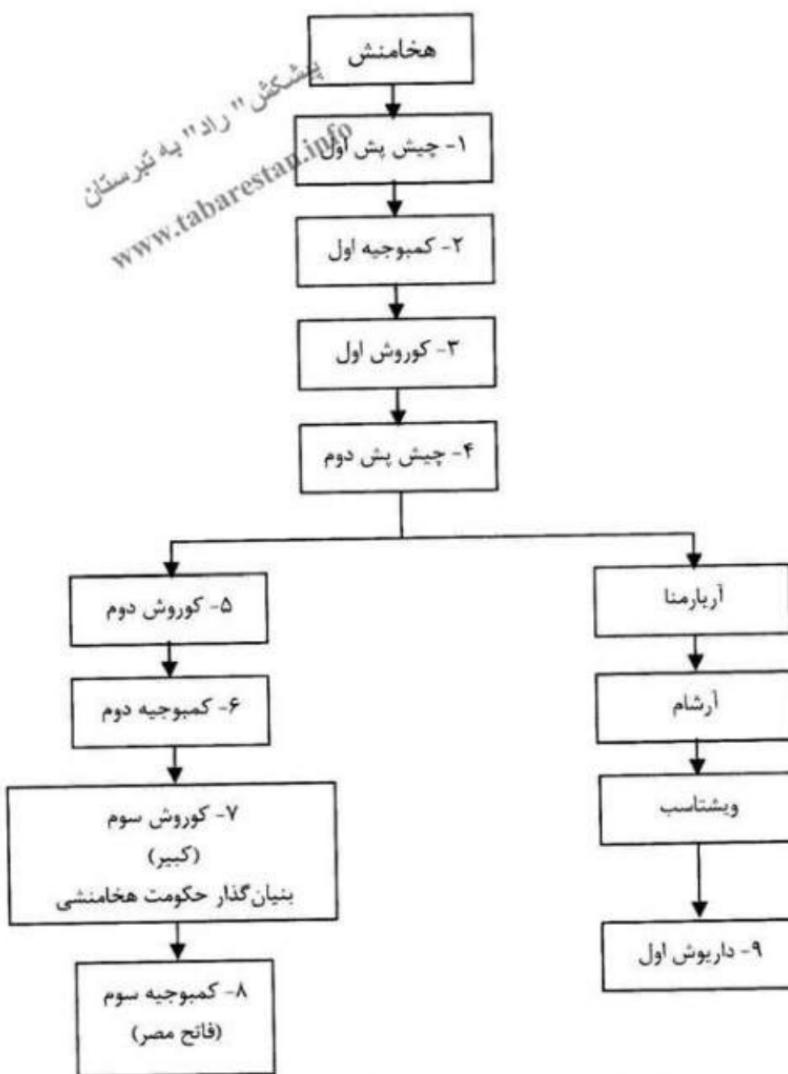
هخامنشیان همانند مادها، تیره‌ای از آریایی‌ها بودند که تقریباً همزمان با مادها به ایران وارد شدند.

آنان نیز مدت‌ها، دست نشانده‌ی پادشاهان اشور بودند و قبل از رسیدن به سلطنت ناحیه‌ی انشان - در خاک ایلام - با سایر طوایف، در قسمتی از آن چه امروز سرزمین «پارس» خوانده می‌شود، سکونت داشتند. سرسله‌ی این خاندان، شخصی به نام «هخامنش» بوده است و بعد از او به ترتیب: چیش پش اول، کمبوجیه اول، کوروش اول، چیش پش دوم، حکومت داشته‌اند. از این‌جا به بعد سلسله‌ی هخامنشی دو شاخه می‌شود، یک شاخه نیاکان کوروش بزرگ هستند و شاخه‌ی دیگر، نیاکان داریوش اول.^(۱) بدین ترتیب که کوروش اول در مغرب قلمرو پارسیان و «آریارمنه» پسر دیگر چیش پش بر شرق قلمرو پارسیان حکمروایی نمود. بعد از کوروش اول پرسش کوروش دوم و بعد از آریارمنه پرسش، آرشام جانشین پدران خود شدند. تا این‌که کوروش دوم شرق قلمرو پارسیان را نیز زیر سلطنه‌ی خود درآورد و به فرمانروایی آرشام پایان داد. ویشتاسب (پسر آرشام و پدر داریوش اول) تنها منصب شهربان را دارا بوده است.^(۲) چون بنیان‌گذار سلطنت هخامنشیان کوروش کبیر بود، این شاخه را اصلی و شاخه‌ی دیگر را به عنوان شاخه‌ی فرعی می‌شناسند.

شاخه‌ی اصلی عبارت بودند از: کوروش دوم، کمبوجیه دوم، کوروش سوم (کبیر)

شاخه‌ی فرعی نیز عبارت بودند از: آریارمنا، آرشام، ویشتاسب و داریوش اول

نسب نامه‌ی دودمان هخامنشی



توضیح: فقط اسمی شماره دار، عنوان شاه داشته‌اند و هخامنش هم فقط رئیس خاندان بوده است.



لازم به ذکر است که علاوه بر هرودوت، کتیبه‌های داریوش اول و استوانه‌ی کوروش، این نسب نامه را تایید می‌کنند؛ در این که چرا کوروش و اجداد وی، خود را پادشاه سرزمین «آنسان» می‌خواندند. می‌توان گفت که ظاهراً جد پدری کوروش - چیش پش دوم زبان سالهای بزرگ آشور با طوایف ماد درگیری داشت و ایلام به خاطر جنگ‌های طولانی بنا آشور به ضعف گراییده بود، بر سرزمین آنسان - در خاک ایلام - تسلط یافت و خود را پادشاه مستقل آن جا خواند.^(۳) (۵۹۶ ق.م.)

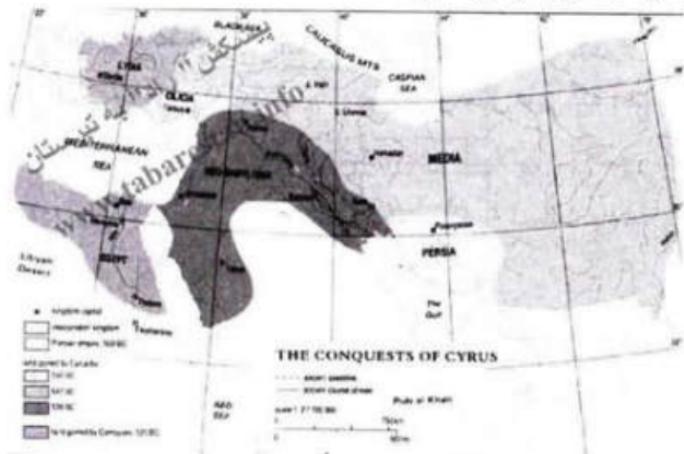
بعد از چیش پش هم، کوروش دوم (جد کوروش کبیر) و همچنین کمبوجیه دوم (پدر کوروش کبیر) طی سال‌های طولانی خود را شاه آنسان می‌خوانندند.

فلمو هخامنشیان قبل از کوروش

در مورد هخامنشیان پیش از آن که از پاسارگادها [یکی از اقوام پارس بودند] جدا شوند و به ایلام بیایند و در آن جا پادشاهی ایجاد کنند، اطلاعات زیادی در دست نیست.

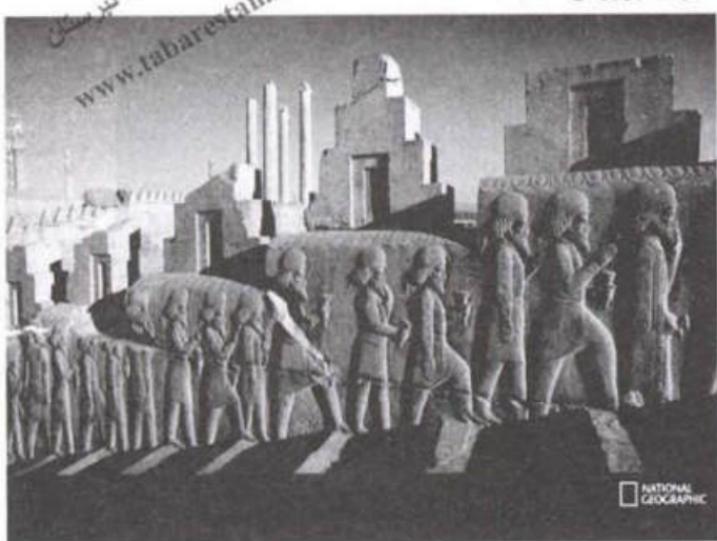
اما با بررسی منابع و آثار به جا مانده می‌توان گفت که : هخامنشیان ظاهراً در طی چندین نسل (از حدود ۸۱۳ ق.م.) از محلی در نواحی شرقی دریاچه‌ی اورمیه- به نام پارسواش - در امتداد رشته‌کوه زاگرس و در دره‌های کرخه و کارون به تدریج به سمت جنوب فلات سرازیر شده‌اند و وقتی در نزدیکی شوستر و مسجد سلیمان کنونی فرود آمدند، در منطقه‌ای که امروز به نام آن‌ها «پارس» خوانده می‌شود، مهاجرت را متوقف کردند و در همین نواحی به زندگی شبانی و کشاورزی مشغول شده‌اند و این نواحی را به

یاد سرزمینی که در حوالی اورمیه، ترک کرده بودند، به نام «پارسه» «پارسوماش» یا «پارسواش» خوانده‌اند.^(۴)



خانواده‌ی هخامنشی به خاطر این که از یک خانواده‌ی ممتاز بودند، به عنوان پادشاه محلی بر پارس‌ها فرمانروایی یافتند و متعهد به پرداخت خراج به دولت آشور شدند. از قراین و شواهد، پیداست که خاندان هخامنشی در پارس زودتر از خاندان «دیاکو» در ماد به عنوان پادشاه محلی، نوعی سلطنت موروثی را به وجود آورده بودند (۷۳۰ ق. م). خاندان هخامنشی بعدها سرزمین پارس را ترک کرده به ایلام مهاجرت کردند. اما در مورد این که چرا هخامنشیان، سرزمین خود را ترک کرده وارد ایلام شدند، باید گفت که: یکی از پادشاهان آشور، شاهزادگان پارس را تحت نظارت خود داشت و آن‌ها را مجبور به پیروی و اطاعت از خود کرده بود؛ بعدها که آن‌ها از زیر فرمانروایی آشوری‌ها بیرون آمدند و مطیع ماد شدند، موجب شد که هخامنشیان، کوهستان را ترک کرده، وارد دشت‌های ایلام شوند.^(۵)

وجود اسب‌های خوب در قبایل آریایی که یکی از عوامل برتری و قدرت آن‌ها بوده است، باعث شده که گروه‌هایی از این قوم مهاجر، همیشه در جاهایی ساکن شوند که دارای مراعع خرم و سرمه‌سیکل آب و هوای معتدل و مستعد برای پرورش اسب باشد.



نمایی از حجاری‌های تخت جمشید

پارسی‌ها که با فرهنگ و تمدن کشورهای «اورارتو» و هند آشنا شده بودند؛ دانش‌ها و هنرهای زیادی از آن‌ها آموختند. آن‌ها به شش قبیله‌ی شهری و چهار قبیله‌ی چادر نشین تقسیم می‌شدند.^(۲) وحدت طوابق پارسه، به تدریج به وسیله‌ی پادشاهان هخامنشی حاکم بر «انسان» و از راه ضمیمه کردن پارسوماش و نواحی مجاور به قلمرو ایشان، به سعی اجداد کوروش، تحقق یافت.

پادشاه پارسی‌ها برای رهایی از سلطه‌ی سامی‌های بین‌النهرین، تسبیت به پادشاهان ماد، اظهار فرمان‌برداری کرد و ازدواج کمبوجیه (پدر کوروش) و ماندانا دختر استیاگ، برای هر دو خاندان ^{زنیگوایی} برای استقرار دوستی ^(۷) تلقی شد.



نقاشی از ماندانا مادر کوروش و دختر اخرين پادشاه ماد

بنابراین، کوروش، فاتح اکباتان، از جانب مادر، نواده‌ی استیاگ، آخرین پادشاه ماد و از جانب پدر، نواده‌ی هخامنش، اولین بنیان‌گذار فرماتر واي موروشي در بين اقوام يارس بود. پيوند کوروش بزرگ با خاندان دیا اکو، در نظر اقوام ماد از کوروش نه یک پادشاه غاصب و بیگانه، بلکه یک نجات

دهنده‌ی مصلح ساخته بود.^(۸) رفتاری که کوروش با پادشاه مغلوب (آستیاگ، پدر بزرگ خویش) کرد، مبتنی بر نجابت و ناشی از رعایت حرکت خویشاوندی در نزد کوروش بود.

و اما در مورد تولد کوروش، مورخان [info روایات را ذکر](#) ^{پیشکش} تبریزی [www.tabarestan.info](#) نموده‌اند، کتزیاس مورخ یونانی، در کتابش آورده است که کوروش پسر چوبانی بوده که از شدت فقر به راه‌زنی روی آورده و در روز ^{کلاچوانی} به کارهای پست اشتغال داشته است و هیچ نسبتی نیز با آخرین پادشاه ماد نداشته و از راه حیله و نیرنگ به سلطنت رسیده است. البته این روایت کتزیاس را هیچ یک از منابع تأیید نکرده‌اند و اگر این را به حساب دشمنی او با کوروش نگذاریم می‌توان آن را به قصه‌های عامیانه که در آن ایجاد دولت‌های بزرگ را به طبقات فروودست جامعه و نیز تحت تاثیر بخت و تقدیر منسوب می‌گنند، نسبت داد.



اما هرودوت و گزنهون، کوروش را نواده‌ی آستیاگ پادشاه ماد و مادرش را «مانданا» دختر آستیاگ دانسته‌اند. روایت هرودوت در مورد کوروش، مشهورترین روایت در مورد تولد کوروش می‌باشد که ما آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

آستیاگ شبی در خواب دید که از شکم دختنه درختی تومند رویید به تبرستان.info راه " به تبرستان.info راه " که بر سراسر آسیا سایه افکند. خواب گزاران دربار این خواب را این گونه تعبیر کردند که نواده‌ات بر تاج و تخت تو دست خواهد یافت. در نتیجه آستیاگ، مانданا را نزد خود آورد و همین که کوروش به دنیا آمد، او را به یکی از نزدیکانش در دربار به نام «هارپاگ» داد تا او را از بین ببرد. و به او هشدار داد که در صورت سرپیچی از دستور پادشاه به سختی مجازات خواهد شد. هارپاگ که نمی‌خواست دستش به خون کودکی بی گناه آلوده شود و از طرف دیگر می‌ترسید که شاه بعدها پشیمان شده و او را مورد بازخواست و سرزنش قرار دهد. کوروش را به چوپان پادشاه به نام «مهرداد» داد تا او را به کوهستان برد و در آن جا رها کند تا طعمه‌ی جانوران وحشی شود و سپس جسد او را تحويل داده تا آن را در گورستان سلطنتی دفن کند. از قضا در همین زمان، زن مهرداد که حامله بود، پسری مردی به دنیا آورد. زن مهرداد به او پیشنهاد کرد که جسد فرزندشان را جایگزین کوروش کنند و آن‌ها کوروش را به فرزندی بردارند. مهرداد این پیشنهاد را پذیرفت، چرا که به این ترتیب از یک طرف دستش به خون کوروش آلوده نمی‌شد و از طرف دیگر آنان صاحب فرزند می‌شدند و مهرداد، کوروش را بزرگ کرد. تا این که در سن ۱۰ سالگی هویت واقعی پسر مهرداد برای آستیاگ فاش شد چرا که در جریان یک بازی کودکانه، کوروش که نقش پادشاه را داشت به دلیل

سریچی از فرامینش، پسر یکی از بزرگان دربار را که نقش زیر دستش را ایفا می‌کرد، تنبیه نمود. پدر کودک به پادشاه شکایت کرد و آستیاگ هم کوروش و مهرداد را احضار نمود و از آنان بازجویی نمود.^{۲۷} سخنان هوشمندانه و فراتر از سن کوروش به سؤالات شاه و شباهت وی به دخترش^{۲۸} (و تبیز برخی شواهد دیگر موجب برمنا شدن راز کوروش شد و در نهایت بازجویان، اتفاقیت را به پادشاه گفت. آستیاگ بعد از این ماجرا مجازات وحشتناکی در حق هارپاگ (که دستورش را انجام نداده بود) انجام داد و آن کشتن پسر بزرگ هارپاگ به وضع فجیعی بود. معبران انتخاب کوروش به پادشاهی را در جریان این بازی کودکانه، نشانه‌ی تعبیر شدن خواب پادشاه دانسته، در نتیجه، آستیاگ که خیالش از این بابت راحت شد، کوروش را نزد پدر و مادرش در پارس فرستاد. تا این که هارپاگ که کینه‌ی زیادی از آستیاگ به دل داشت، با تحریک کوروش و دادن وعده‌ی حمایت از وی، او را وادار به شورش علیه پدر بزرگش نمود. که نتیجه‌ی آن فتح هگمتانه به دست کوروش و انقراض حکومت ماد و تأسیس شاهنشاهی هخامنشی توسط کوروش بود.

دین کوروش و اجدادش

در مورد دین کوروش و اجدادش، مورخان نظرات متفاوتی دارند اما اکثربت آنان معتقدند که: دین آن‌ها «زرتشتی» بوده است، به ویژه آن که مضمون لوحه‌های زرین آرشم و پرسش آریا رَمَنا (۵۹۰ - ۶۴۰ ق.م) که با خط میخی پارسی باستان نگارش یافته، به طور واضح و روشن، حکایت از زرتشتی بودن این خاندان دارد. برای نمونه، آریامَنا در لوحه‌ی خود چنین نگاشته: «اهورا مزدا، خدای بزرگ، که بزرگ‌ترین خدایان [است] مرا شاه

کرد. او کشور پارس را که دارای مردم خوب و اسبان خوب [است] به من عطا فرمود. به خواست اهورامزدا این کشور را دارم. مرا اهورامزدا بپایاد و خاندان مرا و این کشور را که دارم او بپایاد...^(۹)



نماد اهورامزدا

«مری بویس» یکی از محققان و باستان‌شناسان نیز در تایید این نظر سه دلیل را یاد آور شده که :

۱- پرستشگاه‌هایی که گئومات مغ ویران کرده و داریوش دوباره آن را بازسازی کرده، در واقع پرستش گاه‌هایی بوده‌اند که کوروش و پسرانش در آن به عبادت مشغول بوده‌اند. وی وجود مراسم قربانی را که از زمان کمبوجیه بر سر مزار کوروش انجام می‌گرفته، در تضاد با زرتشتی بودن پادشاهان نخستین هخامنشی نمی‌داند.^(۱۰)

مری بویس در ادامه بیان کرده که در نزدیکی آرامگاه کوروش بزرگ، بقایای سه آتشدان سنگی پیدا شده که کماپیش، همان شکل و شمایل

آتشدان‌های نقش شده بر قبر داریوش را دارند، و این آتشدان‌ها خاص دین زرتشتی است.^(۱۱)

۲- وجود نام‌های زرتشتی در میان اجداد کوروش، دلیل دیگری بر زرتشتی بودن آن‌هاست بطور مثال، نام پدر ^{کاریوش بزرگ}_{ترستا} یکی پسر عمومی کوروش بزرگ محسوب می‌شد ویشتاب (= گشتاسب) پسر آرشام بوده که نام شاه حامی زرتشت بوده است و یا کوروش نام یکی از هخترانش را «آتوسا» گذاشته که نام همسر «کوی گشتاسب» بوده است.

۳- وجود رگه‌هایی از اندیشه‌های زرتشت در عقاید و سخنان اشعیاء دوم - پیامبر در تبعید یهودیان در بابل - برگرفته و تحت تاثیر گفته‌ها و القایات مأموران کوروش بوده است.

البته در ادامه «بویس» به دو ایراد و شبیه پیرامون زرتشتی بودن کوروش پاسخ می‌دهد و آن این که:

شبیه‌ی اول: اگر کوروش زرتشتی بوده، چرا پس از فتح بابل در استوانه‌ی معروف خود پیروزی‌اش را به جای «اهورامزدا» به «مردوک» نسبت می‌دهد. پاسخ «بویس» این است که اصولاً معلوم شده که متن استوانه‌ی کوروش را کاهنان بابلی به منظور تبلیغات محلی، تألیف کرده‌اند.

شبیه‌ی دوم: چرا نام کوروش در خاطره و سنت زرتشتی باقی نمانده است؟

پاسخ بویس این است که پس از اسکندر مقدونی، در واقع قسمت‌هایی از دین زرتشتی و تاریخ آن به فراموشی سپرده شده و یا آن که عمداً قسمت‌هایی از آن را نادیده گرفته‌اند.^(۱۲)

بویس در جمع بندی نظر خود حتی بیان کرده است که زرتشتی بودن هخامنشیان از زمانی بوده که آن‌ها به عنوان شاهان کوچکی در منطقه‌ی «اشان» مطرح بوده‌اند، بنابراین دین آن‌ها ~~بختیاری~~^{آیین} زرتشتی بوده است.



کوروش: بنیانگذار سلسله‌ی هخامنشیان

شخصیت کوروش و اهمیت او در تاریخ باستان

کوروش در میان پادشاهان باستان، ویژگی‌های خاصی داشته و به دلیل همین ویژگی‌ها، شیوه‌ی حکمرانی و پادشاهی وی با دیگر پادشاهان متفاوت بوده است که برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- خردمندی: مهم‌ترین عامل موفقیت کوروش بوده او بر خلاف سایر حکمرانان، همه جا با مغلوبان به محبت و با دشمنان به مدارا و با صاحبان عقاید مخالف با خود به تسامح رفتار می‌کرد. ^{پیشکش}^{۱۱}

این نوعی خردمندی و عدالت شرقی بود ^{کلمت‌ها}^{۱۲} تسلیه‌بی آن بوده و در آن ایام همه انتظار داشتند نیرویی تازه از راه برسد تا عالم انسانیت‌زا از بن بست ظلم و تجاوز و درنده خویی که دچار آن شده بود، نجات دهد.^{۱۳} بنابراین تمام دنیای باستان وی را همواره مردی فوق العاده و بی‌مانند می‌دانستند و او را چنان که هرودوت نقل می‌کند، «پدر» می‌خواندند.

۲- انسان دوستی و گرایش به وحدت: دنیایی که کوروش با نیروی جوانی مصمم به تسخیر، اصلاح و رهبری آن شد در آن ایام، بیش از هر چیزی به برادری، تسامح و وحدت نیاز داشت، زیرا او در همه جا منادی آن بود و در عمل هم حتی با دشمنان سابق خود مهربانی می‌کرد.

۳- طبع بلند و شاهانه: کوروش، روح شاهانه داشت و شاهانه به کار بر می‌خاست. پس مایه‌ی شگفتی نیست که یونانیان در مورد او داستان‌هایی بی شمار نوشته و او را بزرگ‌ترین پهلوان جهان، بیش از اسکندر، دانسته باشند.^{۱۴}

۴- روحیه‌ی بخشندگی و نیکی کردن: کوروش از جمله کشور گشایانی بوده است که بیش از هر کشور گشای دیگر، او را دوست می‌داشته‌اند، زیرا پایه‌های سلطنت خود را بر بخشش و نیکی نهاده بود و حتی دشمنان او از نرمی و گذشت او آگاه بودند و به همین جهت در جنگ با او مانند کسی نبودند که با نیروی نومیدی می‌جنگد و می‌داند چاره‌ای نیست، جز این که بکشد یا خود کشته شود.

۵- داشتن روحیه‌ی شجاعت و پرهیز از تن پروری:

کوروش خصلت‌های مردانه‌ای همچون شجاعت و قهرمانی را در وجود خود به تکامل رسانده بود و هیچ وقت عیاشی و ~~پنجه~~ پروری که بسیاری از بزرگان دنیا، دچار آن شده بودند، به شخصیت او ~~صدمه~~^{ای} وارد نیاورده بود.
اندیشه‌های عالی داشت و از جمله سخنان معروف وی این بود ~~لبر~~ ^{لبر} ~~لبر~~ ^{لبر} :

«هیچ کس لیاقت حکومت ندارد، مگر آن که از لحاظ فضائل روحی، قادرتر از زیر دستان خود باشد ... »^(۱۵)

کوروش از هوشمندی نظامی و زیرکی قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار بوده است. انتخاب زمان مناسب برای حمله و استفاده از ابزارها و وسایل کافی قلعه گیری، حرکت دادن شتران در جلو سپاه برای ترساندن اسبان سپاه دشمن در فتح لیدیه، برگرداندن بخشی از آب رودخانه فرات در فتح بابل و نظایر آن‌ها، همه حاکی از نبوغ نظامی کوروش دارد که منجر به تشکیل یک امپراتوری بزرگ که از سند و پنجاب تا سیحون و از قفقاز تا ساحل مدیترانه توسعه یافت، شد.^(۱۶)

۶- پرهیز از تکبر و نخوت: کوروش مردم را به خوبی پذیرفته و با آن‌ها با احترام برخورد می‌کرد، حال آن که بسیاری از سلاطین از ملاقات با مردم، دوری می‌کردند.

نام کوروش در بین ملل و اقوام گوناگون

در کتبه‌ها و نوشته‌های تاریخی، نام این پادشاه را گوناگون آورده‌اند. در کتبه‌های خود او و دیگر شاهان هخامنشی به پارسی کهن «کورو»

«کوروش» و «کورانوس». در کتبه‌های ایلامی «کوارش» در کتبه‌های بابل «کورش». در تورات «کورش» و به یونانی «کورس».

پس از آن، این نام به روم رفته و سیروس شمشیده و اکنون در اروپا با اختلافی جزئی، سیروس یا «سایروس» می‌گویند. اما تاریخ‌بُویسان مسلمان، از جمله بیرونی و حمزه اصفهانی «کورش» مسعود^{تبریزی} «کورس» طبری «کیرش» خوانده‌اند.

استرابون جغرافی دان رومی، اما در این میان نظری منحصر به فرد دارد وی معتقد است که نام کوروش در ابتدا «اگراداتیس» بوده و پس از آن نامش تغییر کرده و نام رود «کور»، که در نزدیکی تخت جمشید جاری بوده است را اتخاذ کرده است. البته این نظر مردود است چرا که اولاً نام دو تن از نیاکان کوروش، همین نام بوده است و ثانیاً منطقی‌تر این است که نام رود یاد شده از نام کوروش گرفته شده باشد.^(۱۷)

اقدامات کوروش پس از رسیدن به سلطنت

۱- انتخاب شهر همدان به عنوان پایتخت

نخستین کاری که کوروش پس از پیروزی بر پادشاهی ماد انجام داد، انتخاب شهر بزرگ و با سابقه‌ی همدان به عنوان پایتخت امپراتوری رو به توسعه‌ی خود بود.

اگر چه کوروش و جانشینانش بعدها، پایتخت‌های دیگری مانند شوش و ری و پارسه را برای خود انتخاب و ایام بهار را در ری و تابستان را در همدان و پاییز و زمستان را در پارسه و شوش می‌گذراندند، اما اهمیت همدان به

عنوان نخستین پایتخت دولت مقندر آریایی در شرق و آن هم با قدمتی چند
صد ساله، بر کسی پوشیده نبود.^(۱۸)

خامنشیان به وزیر کوروش با حفظ کار^{گولان} مادی در مشاغل خود،
تفیر قدرت را چنان زیر کانه و شاید منطقی انجام دادند^{که} تبرستان
غربی، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می‌کرد.



۲- جنگ با لیدیه (لودیه در ترکیه امروزی)

در واقع، بیشتر دوران فرمانروایی کوروش به فتوحات جنگی گذشت، در حقیقت به دلیل آن که سرزمین پارسیان، نه همچون مصر بر پایه‌ی اقتصاد کشاورزی و نه همچون دولت شهرهای آسیای صغیر و یونان بر پایه‌ی اقتصاد

تجاری بنا نشده بود. کوروش و جانشینانش به نوعی مجبور بودند برای تأمین مخارج کشور و ارتش به فتح سرزمین‌های دیگر روی آورند، تا هم از ثروت همسایگان بی بهره نمانند و هم با به راه انداخش خیلی از شورش‌های داخلی جلوگیری کنند. اگر چه در مورد لیدیه کوروش کننده‌ای حنگ نبود.

پس از فرو پاشی حکومت ماد توسط کوروش، حاکمانه و فرمانروایان لیدیه (لودیه) به فکر حمله به ایران، افتادند و به همین منظور تحرکاتی را انجام دادند. از جمله آن که کرزوس با دو دولت مقندر دیگر آن زمان یعنی بابل و مصر اتحادیه‌ای را علیه دولت نوبای پارس تشکیل داد؛ همچنین کرزوس در صدد جلب نظر دولت - شهرهای یونانی آسیای صغیر و شبه جزیره‌ی یونان برآمد که البته هوشیاری کوروش و حمله‌ی به موقع وی به سارده، مانع از شکل گیری این اتحادیه‌ها شد.

در این که چه عواملی باعث شد که حاکم لودیه - کرزوس - مصمم به پیشستی در حمله به کوروش بشود، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(الف) پارسی‌ها برای ملت‌های همسایه غربی، مردمی گمنام و ناشناس بودند، از این رو دولت‌های همسایه از استقرار حکومتی جدید، نگرانی داشتند.

(ب) حکومت‌های آسیای غربی، چون آشنایی با پارسیان نداشتند، آن‌ها را مردمانی وحشی همچون «سکاها» قلمداد می‌کردند.

(ج) دولت ماد که دچار انحطاط و فساد و تباہی شده بود، خطری را برای دولت لیدیه ایجاد نمی‌کرد، در حالی که، دولت تازه تأسیس و با انگیزه‌ی پارس، می‌توانست برای این دولت تهدیدی جدی باشد.

د) پس از سقوط دولت ماد، قرارداد صلح (ماد - لیدی) خود به خود لغو می‌شد.^(۱۹)

کرزوس با اتکا به قدرت اقتصادی و نظامی خود و همچنین داشتن سواره نظام منظم و آموزش دیده به فکر مقابله با دولت هخامنشی افتاد. او در صدد بود تا پیش از آن که دولت هخامنشی نیرومند و قدرتمند شود، آن را از پای درآورد.

از جمله رسوم و عادات یونانی‌ها این بود که در هنگام خطر یا بحران با هاتف (کاهن) معبد شهر دلفی، مشورت می‌کردند. بنا به اعتقاد یونانی‌ها این کاهن با خدایان در ارتباط بود و واسطه‌ی بین انسان‌ها و خدایان یونان محسوب می‌شده است.

بنا به روایت هرودوت؛ کرزوس قبل از حمله، مأمورانی را با هدایا عازم معبد دلفی کرد تا از پیشگویان آن سؤال کند که آیا به صلاح او هست که بر ضد دولت ایران برخیزد و لشکریان خود را به کمک متحدانش تقویت کند، هاتف معبد پاسخی دو پهلو داد که اگر کرزوس به پارسیان حمله کند، بنای امپراتوری بزرگی فرو خواهد ریخت و به او توصیه کرد که با تواناترین دولت یونانی، هم پیمان شود. کرزوس به دلیل غرور زیاد از این پاسخ این طور استنباط کرد که آن امپراتوری که نابود خواهد شد، امپراتوری تازه تأسیس هخامنشی است.^(۲۰) در صورتی که اگر این غرور را نمی‌داشت و خردمندی بیشتری از خود نشان می‌داد باید سئوال می‌کرد که منظور کاهن کدام امپراتوری می‌باشد؟

کرزوس حتی به پند و اندرز یکی از اهالی لیدیه به نام «سانداتیس» که مردی خردمند بود نیز توجهی نکرد وی کرزوس را از حمله به سرزمین ایران

بر حذر داشت و به او گفت که سرزمین ایران، سرزمینی خشک و بی آب و علف است و در صورت پیروزی هم چیزی عاید او نخواهد شد، اما در صورت پیروزی پارسیان، آن‌ها صاحب بسیاری از نعمت‌ها خواهند شد.

به هر حال کرزوس سپاه خود را جهت رویارویی با ایرانیان^{۶۰} آماده کرد و با عبور از پل رودخانه‌ی هالیس، خود را آماده‌ی جنگ با کوروش نمود.

از آن طرف هم کوروش خود را آماده‌ی نبرد با کرزوس نمود و در حین پیشروی رفته بر تعداد سپاهیان خود افزود. دو سپاه یک روز را بی نتیجه در ناحیه‌ی کاپادوکیه به مصاف یکدیگر رفتند و کرزوس به علت نافرجام بودن جنگ، به «سارد» پایتخت خود بازگشت تا طبق پیمانی که حتی پیش از اسپارت (یکی از شهرهای یونان) با آمازیس (فرمانروای مصر) بسته بود، از مصریان استمداد کند. کرزوس هنگام مراجعت به سارد، به متحдан خود، پیام داد که تا ۴ ماه دیگر، قوای امدادی خود را به پایتخت او گسیل کنند. کرزوس خوش خیال هم سپاهیان خود را از حالت آماده باش خارج کرد و کوروش هم از این فرصت استفاده کرده به «سارد» پایتخت لودیه، حمله کرد. کرزوس سریع خود و لشکریانش را آماده‌ی نبرد کرد. کوروش که از قدرت سواره نظام لیدیه، در هراس بود، بر اساس پیشنهاد یکی از سردارانش به نام هارپاگ مادی (که نقش مهمی در سقوط دولت ماد و به قدرت رساندن کوروش داشت) بارهای شتران باربر را خالی کرده و سربازانی بر پشت آن‌ها، سوار شده پیشکراول حمله به لشکر کرزوس شدند و پشت سر آن‌ها هم پیاده نظام و بعد از آن‌ها سواره نظام آماده‌ی حمله به سپاه لیدیه شدند. این حیله و ترفند مؤثر افتاد و اسبان لیدیه با دیدن شتران

رمیده رو به فرار گذاشتند. (بعدها نادرشاه در جنگ با هندی‌ها از همین ترفند استفاده کرد.)



پاسارگاد

هر چند سربازان لیدیه مقاومت کردند، اما بالاخره شکست خورده و به درون شهر سارد، عقب نشستند.^(۲۱) لازم به ذکر است که این نبرد در دشت «هرموس» (Hermoos) اتفاق افتاد و به نبرد «تمبره» معروف شد. تعداد نیروهای دو طرف نامتوازن بود به طوری که نفرات دشمن بیش از دو برابر نیروهای کوروش بود. به هر حال محاصره شهر سارد بیشتر از چند روز به طول نینجامید و یک نفر از مادی‌ها راه نفوذ به درون شهر را پیدا کرده، موجبات فتح سارد را فراهم کرد.

کوروش در سایه‌ی سازمان دهی نظامی هوشمندانه‌ی خود موفق به شکست حاکم لیدی شد که اهم آن‌ها به قرار زیر است:

- ۱- کوروش و فرماندهانش، حرکت واحدها را ساده و روان کردند.
 - ۲- تغییراتی چند در اسلحه‌ی نفرات پیاده به وجود آوردند تا برای رزم تن به تن آمادگی بیشتری پیدا کنند.
 - ۳- تعداد سواره نظام پارسی را که هسته‌ی اولیه‌ی سپاه ایران هخامنشی بود، افزایش دادند.
 - ۴- دستور داده شد، سیصد اربابی داس دار جدید بسازند که محور آن بسیار دراز بوده نسبت به نوع قدیمی‌اش کمتر واژگون می‌شد.^(۲۲)
 - ۵- صد اربابه چوبی با برج‌های متحرک ساختند که هر یک دارای مال بند بودند و با هشت جفت گامویش به حرکت درمی آمدند که در هر یک از این برج‌ها بیست کمان دار قرار می‌گرفتند.
 - ۶- بازپرسی و کسب اطلاعات و اخبار از جاسوسان دستگیر شده‌ی دشمن بسیار مفید فایده واقع شد.
 - ۷- دستور داده شده بود که در زمان عملیات، نیروهای خودی، آرام آرام از دو جناح چپ و راست، عقب نشینی کنند، تا به این وسیله، سپاه دشمن در زمان تعقیب از هم دور افتاده و مصری‌ها در مقابل قلب سپاه ایران قرار بگیرند.
- نتیجه‌ی چنین تاکتیک و روشی، آن شد تا پیاده نظام معروف مصری که دارای سلاح‌های تدافعی برای جنگ‌های تن به تن بودند، از پشتیبانی سلاح‌های پرتابی محروم شوند.
- ۸- مقرر شد در مقابل دسته‌های نیرومند مصری (الف) جبهه ای به همراه صد اربابه داس دار در یک خط به فرماندهی شاه شوش به حرکت درآیند. ب) در خط اول، عده‌ای حمله کننده مرکب از چهارده هزار نفر پیاده

نظام ممتاز پارسی به عمق دوازده صف دست به حمله ای شدید بزنند. ج) در خط دوم پیاده های سبک زوین انداز و در خط سوم کمانداران از پشت سر عده‌ی جلویی را پشتیبانی کنند.



خط چهارم نیز به عنوان نیروی احتیاط بمانند و در نهایت خط پنجم ارابه‌ها و برج‌های متحرک را در یک ردیف به عنوان صف مستحکمی، همه‌ی این نیروها را از پشت سر تحت فشار گذارده به سوی دشمن برانند تا به این وسیله راه فرار نیروهای سمت عنصر را نیز به عقب مسدود نمایند.^(۲۲) با استفاده از همین روش‌های نو و خلاقانه، ارتش کوروش موفق شد کار جنگ را یکسره نماید.

با حمله‌ی کوروش به لیدیه، ثابت شد که سازمان نظامی و سیاسی او، کلید موفقیت برای شروع توسعه‌ی امپراتوری‌ای است که از مادها به او به ارث رسیده است.

پس از به سلطنت رسیدن کوروش سه قدرت بزرگ منطقه یعنی مصر، بابل و لیدیه به قدرت نو ظهور هخامنشیان اقرار داشتند و با حمله‌ی کوروش به لیدیه در سال ۵۴۶ ق. م ثابت شد که ارزیابی ^{لذت‌ها}^{لذت‌ها} درست بوده است.^(۲۴)

به هر حال خبر پیروزی بزرگ کوروش ^{لذت‌مند}^{لذت‌مند} لیدیه، ^{لذت‌مند}^{لذت‌مند} ترکان کشور منطقه، جهان آن روز را شگفت زده کرد، اما شایعه در آن زمان کسی نمی‌دانست که این پیروزی برای همیشه چهره‌ی آسیای صغیر را دگرگون خواهد کرد، زیرا از آن زمان به بعد - صرف نظر از لشکر کشی اسکندر به ایران - تا فرو پاشی حکومت هخامنشیان، آسیای صغیر را زیر نفوذ مستقیم و غیر مستقیم حکومت‌های ایران نگه داشت و شاید بدون این پیروزی هرگز ارتباط ایران، یونان و روم با یکدیگر، آن چنان که می‌شناسیم برقرار نمی‌شد و تاریخ مسیر دیگری را می‌پیمود و امروز آسیای صغیر، چهره‌ی دیگری می‌داشت.^(۲۵)

با سقوط کشور ثروتمند لیدی، راه جهانداری کوروش هم گشوده شد و به او امکان داد تا امپراتوری بسیار گسترده‌ی خود را، نه تنها با اقوام ایرانی، بلکه با دیگر ملت‌های منطقه از جمله چند صباحی با اقوام شمال افریقا به وجود آورد.

مطلوب پایانی در مورد عاقبت کار «کرزوس» این است که بر اساس منابع مختلف از جمله غالب روایات یونانی می‌توان گفت: کوروش چون بعد از جنگ، حضور کرزوس را در لیدیه، اضافی دید، وی را به ایران برد و در سرزمین ماد، ولایتی به نام «بارنه» (Barene) را در حوالی همدان با دستگاه شاهانه به او بخشید.^(۲۶)

۳- انقراض دولت شهرهای آسیای صغیر

سقوط لیدی که به معنای چیرگی کوروش بر دومین قدرت از چهار قدرت بزرگ منطقه بود، امواج تکان دهنده ای در ^{شیراز}_{پیرامون} خاور نزدیک به وجود آورد. پیروزی ایران، شهرهای یونانی واقع در ساحل ^{لاریا}_{کندر} ازه، که اکنون مستقیماً با ماشین جنگی کوروش رو در روشیده بودند^{۲۷} را به کلی مبهوت کرد. به هر حال اهمیت زیادی که این منطقه برای کوروش داشت، از جمله اهمیت نظامی و دارا بودن بنادر ارزشمند، سربازان زبدہ، ثروت و آبادی این شهرها و تمايل بازار گانان و تجارت این شهرها به تسلط پارسیان بر این منطقه، کوروش را بر آن داشت که ماشین جنگی خود را متوجه این منطقه کند؛ این دولت شهرها با نهایت نا امیدی از اسپارت - دولت شهری که بر شبه جزیره پلوپونز (Pelopoannesus) که یک سوم جنوب یونان را شامل می‌شد، تسلط داشت - تقاضای کمک کردند. همه‌ی یونانیان از ارتش کوچک ولی مهیب اسپارت بیم داشتند و در عین حال آن را شکست ناپذیر می‌پنداشتند و به آن احترام می‌گذاشتند. با وجود این که اسپارتیان جنگجویان ماهری بودند، از جنگیدن دور از میهن خود، اکراه داشتند و ارتش خود را نفرستادند. اما در عوض پیکی با پیامی جسورانه نزد کوروش فرستاده و تهدید کردند که اگر او جرأت کند و به شهرهای یونانی حمله کند، با واکنش اسپارت رو به رو خواهد شد.^(۲۷)

برای پادشاه نیرومند ایران که بر یک چهارم جهان آن روز حکومت می‌کرد، دولت شهرهای یونانی چیزی بیش از دهکده‌هایی که در حاشیه‌ی تمدن به ستیز با یک دیگر مشغول بودند، نبود. مثلاً او می‌دانست که بزرگ‌ترین دولت‌های یونانی، ارتشی با بیش از چند هزار سپاهی ندارند و

تعداد افراد ارتش بیشتر آن‌ها به چند صد نفر نمی‌رسد. از این رو اتمام حجت اسپارتیان برای او هم خنده دار و هم توهین آمیز بود. او به پیام آور اسپارت گفت:

بیشکش "خالصیه دارند تا در آن
جا یک دیگر را با سوگند و چانه زدن فریب دهند، با این نیازم"
www.tabarestan.ir

من هرگز از جماعتی که در وسط شهر خود میدان ^{خالصیه} دارند تا در آن جا یک دیگر را با سوگند و چانه زدن فریب دهند، با این نیازم.
پس از فتح لیدیه، یونانیان ساکن آسیای صغیر که بیشتر به نام «ایونی‌ها» معروفند از فتح لیدیه و سرعت عملی که کوروش در این راه از خود نشان داده بود، غافلگیر و از عاقبت کار خود، بیمناک شدند، به ویژه آن‌که پیش از فتح لیدیه، در خواست اتحاد با کوروش را نپذیرفته بودند. می‌گویند وقتی که کار لیدی به پایان رسید، نمایندگانی نزد کوروش فرستادند و از وی خواستند تا قراردادهای موجود بین دولت لیدی و آنان را محترم شمارد. پادشاه ایران اعتنایی به این درخواست آنان نکرد و در پاسخ حکایتی را نقل کرد از این قرار: یک بار نی زنی به ساحل دریا رفت و شروع به نی زدن کرد و انتظار داشت ماهیان دریا با صدای نی، شروع به رقصیدن کنند. اما چندان که نی زد، خبری از رقص ماهیان نشد، در نتیجه وی نا امید شد و توری برداشت و به دریا انداخت و ماهیان زیادی صید کرد. ماهیان درون تور شروع به جست و خیز کردند. نی زن به ماهیان گفت: این رقص دیگر فایده‌ای ندارد و شما می‌باید، آن گاه که من نی می‌زدم، می‌رقصیدید. بدین گونه کوروش می‌خواست به آنان بفهماند که هنگام پذیرش تقاضای آنان گذشته است.^(۲۹)
به هر حال پس از فتح لیدیه، کوروش به دلیل این که دولت شهرهای آسیای صغیر، خطر و اهمیتی نداشتند تا هدف نظامی درجه اول وی محسوب شوند، فردی پارسی به نام تابال (تابالیس) را به عنوان حاکم سارد

انتخاب و کار مصادره و تحويل گنجینه‌های متعلق به کرزوس را به یکی از اهالی لیدیه به نام پاکتیس (Paktis) واگذار کرد و خود به همراه کرزوس به طرف اکباتان حرکت کرد. در این زمان تمام فکر و اندیشه‌ی کوروش به بابل و بلخ و سکائیان و مصریان معطوف بود.^(۳۰)

در نبود کوروش، پاکتیس به او خیانت کرده ^{و لیدی‌ها را بپسخورد شهربان}
 (حاکم) پارسی تشویق به شورش کرد. او با پول‌هایی که ^{لارسیارde}
www.tabarstan.info
 آورده بود، به استخدام سرباز دست زد. با دریافت خبر شورش، نیروی کمکی به فرماندهی مازارس (مازار) برای تابال فرستاده شد. مازار دستور داشت تا همه‌ی شورشیان را به بردگی بکشد و پاکتیس را به هر قیمتی که شده نزد کوروش بفرستد. هرودوت می‌گوید که در ابتدا کوروش نسبت به شورش لیدی‌ها خیلی خشمگین شد، اما با این توصیه‌ی کرزوس برای جلوگیری از شورش مجدد، دستور داد تا مردم لیدی لباسی گشاد و کفش پاشنه بلند بپوشند و به فرزندان خود موسیقی بیاموزند و به تجارت و بازرگانی بپردازند. کوروش نیز که این پیشنهادات را پسندید، آن‌ها را به کار بست. دوباره مردم سارد سر به فرمان نهادند و پاکتیس، ناگزیر از فرار به یونان شد، و سرانجام پس از سرگردانی زیاد به ایرانیان تحويل داده شد.^(۳۱)

با درگذشت مازاریس، کوروش فرمانداری کل متصرفات را به هارپاگ مادی واگذار کرد. هارپاگ از بیگانه بودن یونانیان با فن محاصره استفاده کرده شهرهای آسیای صغیر را یک به یک به تصرف خود درآورد و تنها جزایر یونانی آسیای صغیر به علت ناآشنایی ایرانیان با دریا نورده از این تهاجم در امان ماندند و ایرانی‌ها موفق شدند تا دریای مدیترانه پیشروی کنند. فتح و تصرف این ایالات برای دولت هخامنشی اهمیت فوق العاده‌ای داشت؛ زیرا از

یک طرف اهمیت سوق الحیشی داشت و از طرف دیگر به واسطه‌ی ثروت و آبادی آن‌ها، حکم اعتبار سیاسی و بین‌المللی را داشت.

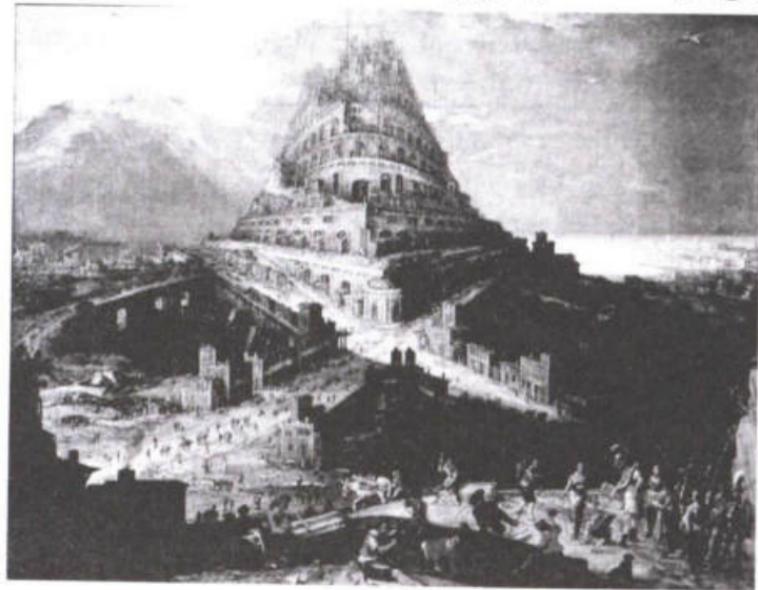
بنابراین هخامنشیان با تصرف ممالک پراکنده‌ی یونانی، خود را از موانعی که سابقًا این ممالک ایجاد کرده بودند، رهایی می‌خواستند و در گذار آن نیز همه‌ی دولت شهرهای یونانی، نفع خود را در جلب نظر پارلمانیان می‌دیدند، زیرا بیش‌تر آنان تاجرانی بودند که فعالیتشان در قلمرو هخامنشیان، نوید بخش منافع سرشاری برای آنان بود. ^(۴۲)

۴- فتح بابل پایتخت دولت گلده

فتح بابل برای کوروش اهمیت بسیار زیادی داشت زیرا بابل سرزمینی با قدمت کهن به شمار می‌آمد و علاوه بر این، امتیاز نظامی - سیاسی خاصی که داشت این بود که بر منطقه‌ی شرق مدیترانه که شامات (سوریه) و اردن و لبنان و فلسطین کنونی را در بر می‌گرفت، حکم می‌راند و تجارت پر سود آن این شهر را تبدیل به یک کانون ثروت و قدرت اقتصادی دنیاگردی نموده بود. بطوری که به اعتقاد هرودوت اثوارهای آذوقه‌ی بابل مصرف آذوقه‌ی ۴ ماهه‌ی ارتش هخامنشیان را تأمین می‌کرده است و سایر ایالات تابعه‌ی امپراتوری هخامنشیان جیره‌ی ۸ ماه دیگر را تأمین می‌کرده‌اند.

به هر حال بابل پایتخت ثروتمند دنیا بین‌النهرین باستانی در محل نزدیک شهر کنونی جله در عراق، آخرین روزهای یک استقلال بازیافته را می‌گذرانید. تاریخ این شهر بیش از هر چیز، تاریخ اقوام و فرهنگ‌های مختلف بود.

این پایتخت واقعی آسیا یا به تعبیر زیبای دکتر زرین کوب «نیویورک باستانی» در این روزها در منجلاب تحمل، عیاشی و اختلاف طبقاتی دست و پا می‌زد. روتق تجارت و کشاورزی، فعالیت ^{پیشگوی}^{www.tabarestan.info} پازرگانان، غناهای حاصل از جنگ‌های آشور و مصر و فلسطین نیز ^{راد}^{برتر} دست آن‌ها به جریان انداخته بود که طبقات اشرف و روحانیان ^{عیش و قتن} آسایی غرق کرده بود و قدرت و غرور این تن آسانان شهر، طبیعت شهر و نارضایتی طبقات محروم را در پی داشت.^(۲۲) برج و باروی بلند و دروازه‌های عظیمش از این شهر یک قلعه‌ی تسخیر ناپذیر ساخته بود. اما با این وجود، نفوذ آیین «مردُوك» و مداخله‌ی کاهنان آن در تمام شئون زندگی مردم، قدرت پادشاه را در آن‌جا به شدت محدود می‌کرد.



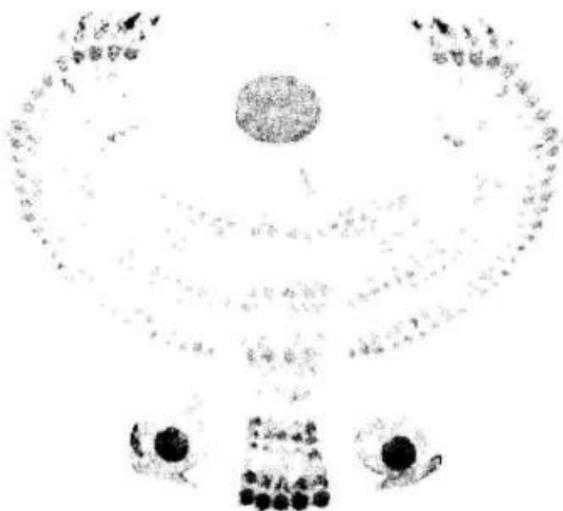
تصویری خیال انگیز از شهر بابل

در آن روزها، تمام اسباب و شرایط برای سقوط بابل دست به دست هم داده بود: هم ثروتی که شوق و طمع مهاجمان را برانگیزد و هم فساد و نفاقی که مانع از مقاومت در مقابل دشمن مهاجم باشکن نپونید توسط کاهنان مردوک بر تخت نشسته بود (حدود ۵۵۵ ق.م)؛ و با وجود آن که مادرش دختر بخت النصر (شاه مشهور و قدرتمند بابل) بود، اهل خودش قدرت و کفايت لازم را نداشت که بتواند در چنان دوران پر حادثه ائم بابل را از خطرهای داخلی و خارجی حفظ کند. در واقع، در چنین روزهایی، آنچه بابل بدان نیاز داشت، اقتدار و استعداد نظامی یک بخت النصر دوم بود. در صورتی که این نواده‌ی بخت النصر اوقات خود را به اکتشافات و حفاری‌های باستان شناسی در تهامه‌ی عربستان و به زیارت معبد «سین» در حرآن (که پدرش کاهن آن بود) می‌گذرانید و زمام امور حکومت را به پسر عیاش و نالایق خود بلشمر (بالتازار) واگذار کرده بود. سلطنت او حتی به تدریج خشم و ناخرسنی همدستانش را که کاهنان مردوک بودند، به شدت برانگیخت، زیرا نبونید با اظهار علاقه به خدایان بیگانه یا فراموش شده، نسبت به خدای بزرگ بابل یعنی مردوک (Marduk) و کاهنان متعصب آن، خود را بی علاقه نشان می‌داد.

اکثریت مردم با وجود فقر به قدری به آین مردوک پای بند بودند که کاهنان با پشتوانه‌ی آن، پادشاهان را بر کنار یا به قتل می‌رسانندند. در کنار این نارضایتی، انتظار یهودیان برای ظهور منجی نیز از دیگر عوامل سقوط بابل به شمار می‌آید.^(۳۴)

به هر حال نبونید در ماجراهی همراهی با پادشاه لودیه، بهانه‌ی حمله به بابل را به کوروش داده بود. کوروش نیز برای فتح بابل حرکت کرد. او تقریباً

اطمینان داشت که با پیروزی به بابل وارد خواهد شد. برای رسیدن به بابل یک مانع عمدۀ وجود داشت و آن رود فرات بود، اما کوروش برای رفع مشکل فرمان داد تا در مسیر این رود و برای کم گردش از شدت جریان خروشان آن، با ایجاد سیصد و شصت شاخه‌ی فرعی در مسیر رودخانه^(۲۴)، جریان آب آن را کند کنند تا بتوان از آن عبور کرد. پس از این که کوروش و منباهیانش از رود گذشتند، به حومه‌ی شهر بابل رسیدند. بابلی‌ها بیرون از شهر با کوروش به جنگ پرداختند، اما در این جنگ شکست خورده و پس از آن به درون برج و باروی شهر پناه بردنند. به دلیل ذخیره سازی فراوان آذوقه‌ی شهر بابل، محاصره‌ی شهر طولانی شد تا آن که سربازان کوروش موفق شدند با منحرف کردن آب فرات به درون یک دریاچه، جریان آب را کند ساخته و از مسیر فرات و از راه آب شهر، داخل بابل شده این شهر را تسخیر کنند.^(۲۵)



پرچم ایران در دوره‌ی کوروش

نبونید که نتوانست به موقع خود را نجات دهد، ناچار با ورود سپاه مهاجم، تسليم و اسیر شد. (نومبر ۵۳۹ ق.م) در فتح بابل نه غارتی صورت گرفت و نه تخریبی اتفاق افتاد و برخلاف رویهٔ فاتحان ^{از عصر} کسی هم کشته نشد. کوروش در ورود به این شهر باستانی ^{کوئزرا} به عنوان پادشاه پارس معرفی نکرد؛ بلکه برگزیدهٔ مردوک و پادشاه بابل ^(لادونه) پیروست.

www.tahestan.com

اقدامات کوروش پس از فتح بابل

پس از فتح بابل، کوروش، مردوک (خدای بابل) را المس کرد و به این ترتیب خود را به عنوان پادشاه بابل متبرک ساخت. کوروش با این کار به همه نشان داد که قصد ندارد، دین دودمان خود یا ملتش را بر کسی تحمیل کند. وی همچنین از کاهنان بابلی دلجویی نموده و معابد آنان را تعمیر و تزیین نمود و نبونید را که به اسارت وی درآمده بود، مورد تفقد و محبت قرار داد و در عزای پرسش «بلشصر» که در بیرون از بابل کشته شده بود، شرکت کرد. ^(۴۶) کوروش همچنین کمبوجیه پسر بزرگ خود را برای جشن مذهبی به معبد بزرگ بابل فرستاد. کوروش همچنین بابل را در مقابل همدان که تختگاه تابستانی اش بود به عنوان پایتخت زمستانی خویش برگزید.

او مجسمه‌های خدایان شهرهای مختلف را که «نبونید» به بابل انتقال داده بود، به شهرهای خود بازگرداند و در اجرای همین اصل، ظروف زرین معبد «اورشلیم» را که در میان خزان پادشاهی یافت شده بود، به یهودیانی که در بابل و در تبعید به سر می‌بردند، بازگرداند. کوروش همچنین به یهودیان اجازه داد تا به فلسطین باز گردند و معابد ویرانشان را بازسازی کنند. ^(۴۷)

در حدود سال ۵۳۷ ق. م چهل هزار یهودی از بابل تحت رهبری شخصی به نام «زرویابل» (Zarubabal) به فلسطین رسیدند و این نشان احترام به حقوق انسان‌ها از سوی کوروش بود. کوروش در گذشته‌ی خود در مورد وقایع پس از فتح بابل این طور می‌گوید: «چون ^{با} آهاد و فر ^(لا) بابل ^{باز}ستندا وارد شدم، به شادمانگی و سرور در کاخ شاهی سکونت کردم. مردیوک، خداوند بزرگ، مردمان آزاده‌ی بابل را به سوی من دل نرم گردانید و من به پرستش این خداوند پرداختم، اما به هیچ وجه، اجازه نامردی و رفتاری غیر انسانی به آنان ندادم، بلکه دستور داد تا ویرانی‌های شهر را بازسازی و آباد سازند». ^(۳۸) کوروش همچنین دستور داد دو معبد بزرگ «آسagi لا» (Asagila) و معبد «آزی دا» (Azida) ساخته و برپا شود.

سخن پایانی این که، یکی از برجسته‌ترین ارکان حکومت و موفقیت کوروش آن بود که می‌دانست دین از دولت نیرومندتر و پابرجا تر است و به همین جهت نیز در شهرهایی که به وسیله‌ی او فتح می‌شد، سیاستی داشت بسیار انسانی و ملایم، او با نرمی و تساهل و روحی آزاد، نسبت به تمام ادیان رفتاری احترام آمیز داشت و بودجه‌ای برای ساخت یا تعمیر معابد در نظر می‌گرفت.

از نکات جالب توجه دیگر در مورد رفتار کوروش با بابلیان پس از فتح این شهر عظیم این بود که در امور اداری و اقتصادی و مذهبی این سرزمین هیچ تغییری ایجاد نکرد. مقامات، مناصب سابق خود را حفظ کردند. همچنین در قیمت کالاهای هیچ تغییری ایجاد نشد و روحانیون نیز در برپایی مراسم مذهبی خود آزاد گذاشته شدند. کوروش پس از مراجعت از بابل، فرزند خود

کمبوجیه را حاکم بابل گردانید. اما بنا به دلایلی که مشخص نیست پس از ۹ ماه او را از حکومت بابل محروم ساخت.^(۲۹)



استوانه‌ی کوروش

الف) منشور حقوق بشر یا استوانه‌ی کوروش

استوانه‌ی ۴۵ سطری کوروش در سال ۱۸۷۹ میلادی توسط شخصی به نام هرمزدرسام انگلیسی ایرانی‌الاصل به دست آمده و امروز در موزه‌ای در انگلستان نگه داری می‌شود. این استوانه در ارتباط مستقیم با فتح بابل است و بعد از فتح این شهر به دستور کوروش نوشته شده است. شاید هرج و مرجی که در نظام باورهای دینی مردم به وجود آمده بود، او را مجبور به صدور این فرمان کرده است. اما اینک متن این استوانه:

«او [مردوک] صمیمانه در پی یک فرمانروای دادگر بود، تا دست او را بگیرد. کوروش، شاه انشان را ندا داد و به فرمانروایی جهان فرا خواند. سرزمین گوتی، همه‌ی او مان - مَنَدَه را به پای او انداخت. دست سیاهان را به دسته‌های او رساند. او [کوروش] با راستی و داد، آن‌ها را پذیرفت. مردوک، سرور بزرگ، نگهبان مردمان خویش، با شادی کارهای نیک و قلب

دادگر او را دید و فرمان داد تا به شهر خود [او] بابل برود. او [مردوک] در حالی که مانند یک دوست او [کوروش] را همراهی می‌کرد، او را به بابل رساند.

پیشکش

سپاهیان زیاد او، که شمارشان مانند آن دودخانه^{ای} "جیساب است، مسلح در کنار او بودند. مردوک، بی جنگ و نبرد، او را به شهر خود، بابل درآورد. او [کوروش] بابل را از هجمه در امان نگاه داشت. نبونید، شاه بابل که او [مردوک] را نمی‌پرستید، او را به دست [کوروش] انداخت. مردم بابل همگی، همه‌ی سومر و اکد، بزرگان و فرمانداران، نزد او سر تسلیم فرود آوردن. پاهایش را بوسیدند، از فرمانروایی او خشنود شدند و چهره‌هایشان شکوفا شد. آنان به [درگاه] سرور [مردوک] که به نیروی خود به مرده‌ها زندگی بخشیده و همه را از نابودی و بلا در امان نگه داشته بود، به خشنودی نیایش کرده و نامش را حفظ کردند. من کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار سوی جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر انسان، نوه‌ی کوروش، شاه بزرگ، شاه شهر انسان، نتیجه‌ی چیش پش، شاه بزرگ، شاه شهر انسان، خلف پاینده‌ی دوده‌ی شاهی، که سلسله‌اش بعل و نبو (نام دو تن از خدایان بابلی) را دوست دارند و فرمانروایی آن‌ها را برای شادی قلب‌هایشان آرزو می‌کردند، وقتی که من با صلح و صفا وارد بابل شدم، با شادی و سرور در کاخ امیران، رحل شاهی افکندم. مردوک، سرور بزرگ، قلب بزرگ بابلی‌ها را متوجه من کرد و من هم هر روز در فکر نیایش او بودم. سپاهیان فراوان من در صلح و صفا در پیرامون بابل جای گرفتند. در تمام سومر و اکد به دشمن احازه‌ی هیچ تحرکی را ندادم. درون بابل و همه‌ی معبدها، مرا با آغوش باز پذیرفتند.

ساکنان بابل و ... را از یوغی که برازنده‌ی آنان نبود [رها ساختم] جلو ویرانی خانه‌هایشان را گرفتم و جلو از هم پاشیدن‌شان را گرفتم. مردوک، سرور بزرگ، از کارهای نیک من خوشحال شد و به من، ^{با مهربانی}_{با استایش} کوروش شاه، که حرمت او را دارد، به کمبوجیه، پسر تنی من [و] به ^{با استایش}_{با مهربانی} همه‌ی سپاهیان ^{لارستان} من، ^{با} _{کردیم.} رحمت عنایت فرمود و ما با میل و نشاط، مقام الهی ^{با استایش} از دریای شمال تا دریای جنوب ... که زندگی می‌کنند، همه‌ی شاهان کشورهای غرب [تا کرانه‌ی مدیترانه] که در چادر به سر می‌برند، همه باج سنگینی آوردند [و] در بابل پاهای مرا بوسیدند. از تا شهر آشور و شوش، اکد، اشنونک، زمین، مه، تورنو، دری، با سر زین گوتیوم، شهرهای [آن سوی] دجله که آبادی‌هایشان از زمان کهن بنا شده بودند، خدایانی را که در آن‌ها زندگی می‌کردند، به جای خود باز گردانیدم و [این امکان را فراهم آوردم] تا آن‌ها در خانه‌ای جاودان جای گیرند. همه‌ی مردم آن‌ها را با یک دیگر متعدد کردم و زیستگاه آن‌ها را دوباره سامان بخشیدم، و خدایان سومر و اکد را که نبونید برخلاف خواست سرور خدایان به بابل آورده بود، اجازه دادم تا به فرمان مردوک، سرور بزرگ، بسی مزاحم در معبدهای خود به خانه نشاط قلبی نقل مکان دهند. باشد تا همه‌ی خدایانی که من به محل‌های خود باز گردانده بودم، هر روز نزد بعل و نبو، خواستار طول روزهای [عمر] من شوند، شفاعت مرا آرزو کنند و به مردوک، سرور من، بگویند: برای کوروش، شاه، که تو را می‌ستاید و برای پسر او کمبوجیه ... به خانه‌ی آرامی [در جهان دیگر؟] نقل مکان ممکن شود.»^(۴۰)

پس از فتح بابل، متصرفات آن (همچون شامات، فینیقیه و فلسطین) ضمیمه‌ی قلمرو هخامنشیان شد. فرمانروایان شهرهای بزرگ فینیقیه در بابل به درگاه او آمدند و اطاعت و تبعیت خویش را از یاری اعلام نمودند. کوروش آنان را مورد نوازش قرار داده و آنان را مجلدها در سمت ^{نیزه} آنها ایقا نمود و با این تدبیر موفق شد که بر ناوگان دریایی فینیقیه که شهرت جهانی داشت، دست یابد.^(۴۱) دولت مصر در زمان لشکر کشی کوروش به لیدی و آسیای صغیر و بابل، تحریکات و تبلیغات زیادی علیه کوروش انجام داده بود کوروش پس از فتح بابل احساس نگرانی شدیدی می‌کرد و بدون شک اگر گرفتار شرق ایران نشده بود، پس از فتح بابل نوبت مصر می‌شد.



نمونه‌ای از کتیبه‌ای به خط میخی، خط رایج ایران دوره‌ی هخامنشی

۵) دیگر فتوحات کوروش در ایران

کوروش بین سال‌های ۵۴۵ و ۵۳۹ قبل از میلاد، زرنگیان سیستان و مرغیان مرو و خوارزم و سعدیان و بلخ و قندهار را مطیع خود کرد و بدین

ترتیب نفوذ خود را به مرزهای شمال غرب هندوستان و شاخه‌ی کوههای جنوبی هندوکش و حوضچه‌ی رودخانه‌ی «یاکسارت» رسانید.



برجم ایران در زمان هخامنشیان

۶) لشکر کشی به شمال شرق ایران و فرجام کار کوروش

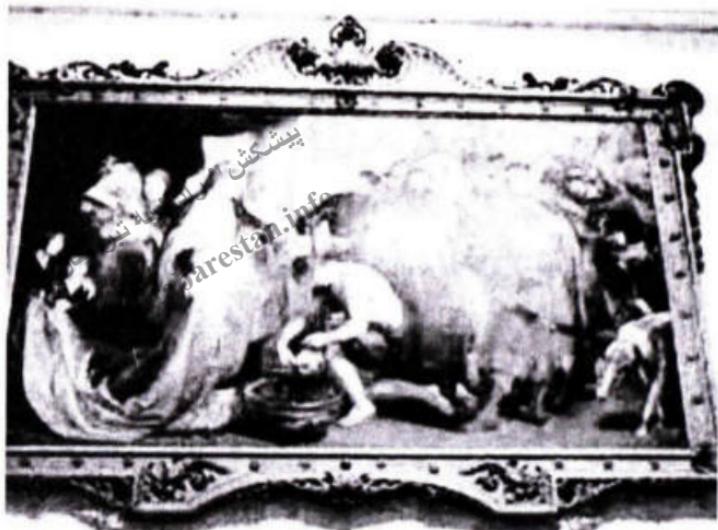
روایت‌ها حکایت از آن دارند که اقوام سرکش آریایی تزاد پارتی، هیرکانی، سکایی و باختری بعد از فتح همدان، نمایندگانی خدمت کوروش فرستادند و اظهار اطاعت نمودند. آنان در زمان مادها نیز، اطاعت خویش را از دولت ماد ابراز داشته بودند. اما حضور کوروش در لیدی و آسیای صغیر این شببه را نزد این اقوام ایجاد کرد که نبرد وی با این دولت شهرها موجب تضعیف قدرت هخامنشیان شده است، بنابراین دست به شورش علیه کوروش زدند.

کوروش نیز عازم مناطق شرقی ایران شد و در سال ۵۳۰ ق. م پسر ارشد خود «کمبوجیه» را به پادشاهی بابل رسانید، ولی عنوان «پادشاه کشورها» را برای خود محفوظ داشت.

بنابراین روایت هرودوت در مناطق شرقی ایران قومی^(۱) به نام ماساگت‌ها «ماسارت‌ها» حکومت می‌کردند. در این زمان «تومیریس»^(۲) ملکه ماساگت‌ها بود که بعد از وفات شوهر خود بر تخت فرمانروایی نشسته^(۳) کوروش به او پیامی فرستاد و درخواست ازدواج را مطرح نمود. اما پاسخ مثبت دریافت نکرد؛ زیرا ملکه می‌دانست قصد کوروش ازدواج با او نیست، بلکه تصرف قلمرو اوست. از این رو کوروش به فکر تصرف سرزمین ماسارت‌ها افتاد و با عبور از رود جیحون، تاخت و تاز خود را در سرزمین ماسارت‌ها آغاز کرد.^(۴) در بحبوحه‌ی این لشکر کشی‌ها، بنای شهری به نام «کوروش» در کنار جیحون را آغاز کرد، که این مسئله حکایت از روحیه‌ی سازندگی کوروش در اوج درگیری‌های خود با این اقوام وحشی دارد.

در حین نبرد، کوروش و ماسارت‌ها، سپارگاپیس (Separgapis) فرزند ملکه به اسارت کوروش در آمد. او از کوروش درخواست کرد که غل و زنجیر وی را باز کند و چون کوروش این کار را انجام داد، وی از شدت ننگ و عار خود را کشت.

در نبرد دیگری که بعد از این ماجرا بین دو سپاه روی داد، قسمت عمده‌ی لشکریان کوروش در میدان نبرد بدست ماسارت‌ها کشته شدند و خود کوروش نیز بعد از ۲۹ سال سلطنت در این نبرد کشته شد. هرودوت معتقد است که پس از کشته شدن کوروش، تومیریس سر بریده‌ی کوروش را در کیسه‌ای انداخت و آن کیسه را پر از خون نمود.^(۵)



تابلویی از سر بریده‌ی کوروش در تشت خون

مورخان در مورد چگونگی مرگ کوروش اختلاف نظر دارند. برخی مانند «بروس» بیان کرده‌اند که کوروش در نبرد با «داهی‌ها» که از قبایل سکاییان آسیای میانه بودند، کشته شد. «کتزیاس» نیز آخرین نبرد کوروش علیه «دربیک‌ها» (Derbic) را یادآور شده و گفته که هندوها در این نبرد از دربیک‌ها حمایت کرده و یکی از هندوها با نیزه، کبد کوروش را مجروح و او نیز سه روز بعد از جراحت واردہ، از دنیا رفت. استрабون، مورخ و جغرافیدان مشهور، هر سهی این قبایل را در زمرة قبایل سکایی آورده است. دیودورس سیسیلی می‌نویسد که ملکه‌ی سکاهما (ماساثرها) کوروش را دستگیر کرده و سپس به صلیب می‌کشد. گزارش ژوستین، مورخ مشهور رومی، کم و بیش همان گزارش هرودوت است، با این تفاوت که پسر تومیریس، خودکشی نکرده، بلکه پس از دستگیر شدن، به فرمان کوروش، کشته شده است، امری

که با توجه به خصلت‌ها و منش‌های جوانمردانه‌ای که به کوروش نسبت داده‌اند، بعید می‌نماید. اما در این بین گزنفون نظری متفاوت با سایر مورخان دارد. وی مرگ کوروش را یک مرگ طبیعی^{۴۳} و در مرکز حکومتش یعنی سرزمین پارس می‌داند.

داندامایف مورخ روسی در مورد این نظریه‌ی گزنفون معتقد است که گزنفون چون می‌خواسته، کوروش را به عنوان یک حکمران نمونه و بزرگ معرفی کند، لذا در تحریف حقایق تاریخی، کوتاهی نکرده است. در حالی که شاید، بسیاری از آن حقایق در نظرش، روشن و معلوم بوده است.^(۴۴)

علی‌رغم این نظر داندامایف، دو مورخ ایرانی معاصر یعنی دکتر رضا شعبانی و دکتر زرین کوب، نظر گزنفون را در مورد مرگ کوروش صائب‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر می‌دانند. دکتر زرین کوب معتقد است که: این که در کتیبه‌ی داریوش، و در تورات و در آن چه افلاطون در مورد نحوه‌ی فرمانروایی کوروش نقل می‌کند، از چنین ماجرایی (مرگ کوروش در میدان جنگ با قبایل سکایی) سخن در میان نیست، نشان می‌دهد که روایت گزنفون یا حتی روایت کتزیاس در این باب، بیش از قصه‌ی هرودوت به واقعیت نزدیک‌تر است.^(۴۵) دکتر شعبانی نیز پس از آنکه تمام نظریات مورخان قدیم را در باب مرگ کوروش دارای سندیت نمی‌داند و آن‌ها را رد می‌کند، نظر گزنفون را که مرگ وی را در بستر و در کنار فرزندانش می‌داند، می‌پذیرد. دلایل شعبانی برای قبول نظریه‌ی گزنفون بر این پایه استوار است که وی می‌گوید اگر مرگ کوروش آن گونه که هرودوت آن را در نبرد با اقوام وحشی و درنده خویی که ملکه‌ی آن به انتقام خون پرسش، از بی حرمتی به جسد کوروش نیز مضایقه نکرده، روی داده باشد، چگونه ممکن است که

جسد او را در اختیار سپاه بی سردار قرار داده باشند تا برای دفن به آرامگاه پاسارگاد برده باشند. و اگر بپذیریم که کوروش در این میدان شکست خورده و کشته شده باشد، قدر مسلم، سورش‌ها و پیغمبر ارشادی که مملکت را فرا می‌گرفت، چگونه به کمبوجیه فرصت می‌داد که بلافعلمه به مصر که فاصله ای دور از ایران داشت، حمله ور شود. اما دکتر عیانی در معرفت قضیه خواستگاری کوروش از ملکه‌ی ماسازت‌ها می‌گوید که www.tabarestan.info می‌نماید که مردی در جایگاه و اعتبار کوروش از زن جنگجوی صحراء‌گرد و مبارزه طلبی همچون تومیریس خواستگاری کرده باشد تا از این طریق بخواهد آرامش مرزهای آسیای مرکزی را تأمین کرده باشد.^(۴۶)



تصویری از پاسارگاد

پاسارگاد

سفرهای جنگی در شرق و غرب، بیشتر دوران سلطنت کوروش را به خود اختصاص می‌دهد و در نتیجه او فرصت کمی برای فعالیت‌های دیگر، خصوصاً شهر سازی داشته است.

کوروش هنگامی که هنوز حاکم سرزمین «استان»^۱ بود، «کنیوش» را پایتخت خود قرار داد و سپس هگمتانه (همدان امروزی) پایبل را به پایتختی انتخاب کرد.

او در زمان‌های مختلف در هر یک از این شهرها، زندگی کرده است، اما برای جانشینان خود، مقر سلطنتی «پاسارگاد» را به ارت گذاشت. در واقع کوروش پس از فتح ماد، لیدیه، بابل و آسیای صغیر به فکر افتاد تا پایتخت بزرگی که جوابگوی مرکزیت امپراتوری نوبنیاد او باشد، بسازد، وی مکانی را که یادآور غلبه‌ی وی بر پدر بزرگش آستیاگ مادی بود، برای این کار در نظر گرفت.

در آغاز سنگ تراشان یونانی (لیدیایی) به فرمان کوروش سکوی بزرگی را با سنگ‌های مکعب شکل در پاسارگاد، بنیان نهادند از این شیوه تا آن زمان در فلات ایران استفاده نشده بود. ظاهراً عمر کوروش برای اتمام این بنا کفايت نکرده است. سبک معماري پاسارگاد، ترکيبي از معماری یونانی، بين النهرین، آشور و مصر بوده است. به طور مثال گاو بالدار وام گرفته از معماری آشوری بوده است.

نام اين شهر برگرفته از «پارسه گد» (Parsagad) به معنی «اردوگاه پارسيان» است. اين شهر در حقيقت، اردوگاهی وسیع بود که با دیواری بلند

محصور شده و در میان این دیوارها و وسط باغها، قصرها و معابد
بنا شده بود.



پاسارگاد از نمایی دیگر

در دو طرف محل ورود باغ، تندیس دو گاو نر بالدار نصب شده بود. در دروازه‌ی تالار شمالی، یک جفت از ۴ جفت تندیس جنیان بالدار دیده می‌شود.^(۴۷) بسیاری از سنگ تراشانی که در این طرح‌های ساختمانی کار می‌کردند، کارگران ماهر لیدیایی و یونانیانی بودند که کوروش از ساتراپی جدید خود در آسیای صغیر همراه خود آورده بود.^(۴۸)

در کتیبه‌ای که در پاسارگاد کشف شده است و به سه زبان پارسی باستان، بابلی و ایلامی است چنین عبارتی ذکر شده است:

«من کوروش هستم، پادشاه هخامنشی»

تالار بار با نقش روحانیانی که حیواناتی را برای قربانی می‌آورند، مزین است و جنیان را با سرها و پنجه‌های عقاب نشان می‌دهد. بالای ستون‌ها نوارهایی مزین به شکل اسب، گاو نر، شیرهای شاخدار به کار رفته است.

ستون‌های مریع قصر دیگر، حامل کتیبه‌ی دیدگرد است به سفلزبان که در

آن کوروش خود را «شاه بزرگ» می‌نامد و این سلطختمان محققان می‌بایست، پس از غلبه بر مادها بنا شده باشد. در کتیبه‌ی درها، تصویر پادشاه دیده می‌شود، در حالی که عصای سلطنتی در دست دارد، چشمان و قسمتی از لباس او زربافت می‌باشد. در فاصله‌ای دورتر، در نقش رستم آتشکده‌ای به شکل کاملاً مکعب که با سنگ‌های تراشیده بنا شده، دیده می‌شود.^(۴۹) در این بنها می‌توان، تلفیقی از معماری آشور، بابل، هیتی و مصر را که با یک دیگر در هم آمیخته شده‌اند، مشاهده کرد.



آرامگاه کوروش در پاسارگاد

از دیگر اقدامات کوروش ساخت آرامگاه خود در پاسارگاد است که به مشهد مرغاب معروف شده است. این آرامگاه که کهن‌ترین آرامگاه شناخته شده در ایران است و چون کمبوجیه، پس از ^{پدر}~~پسر~~ لشکر کشید و از این سفر نیز بازنگشت، ^{ملحق}~~لاد~~ می‌شود ^{کیه}~~تیر~~ کوروش در زمان حیات خود این آرامگاه را ساخته است. برجای ^{ملحق}~~آن~~ آرامگاه ^{آن} مذکو شدسته از استحکام بنا حکایت از حرمتی دارد که عموم مردم نسل انسان نسل برای کوروش قائل بوده‌اند. در کنار آرامگاه، بنای کوچکی وجود داشته که برای مغانی که نگهبانی از آرامگاه را عهده دار بودند، ساخته شده بود که روزانه یک گوسفند و مقداری آرد و شراب جیره می‌گرفتند و ماهانه یک اسب نیز به آن‌ها برای قربانی تحويل داده می‌شده است. ^(۵۰)



آرامگاه کوروش در پاسارگاد در زمان قاجاریه

لازم به ذکر است که در دوره‌ی اسلامی، آرامگاه کوروش با گرفتن نام مذهبی «قبر مادر سلیمان» از گزند روزگار درامان مانده است. ظاهراً تا زمان

حضور اسکندر در سال ۳۳۰ ق. م در سنگی آرامگاه بسته بوده است. در غیبت اسکندر وسایل گرانبهای آرامگاه دزدیده می‌شود و دزدان حتی در پوش تابوت را که زرین بوده شکسته و جسد کوروش را کف آرامگاه انداخته بودند، اما موفق به بردن تابوت نشده بودند. پس از آن واقعه مغلان به "گاه شناخته شدن" اسکندر دستور اسکندر شکنجه شدند، اما چون ^{به} ^{تبریز} یونانی داد ^{مغلوبان} آرامگاه را رها کرد. پس از آن اسکندر، دستور داد ^{یونانی} ^{تبریز} موم کرد.^(۵۱)

سیاست کشور داری کوروش

کوروش الگوی یک فرمانروایی نوین را که مبتنی بر اخلاق و عدالت و نجابت بود به عالم عرضه کرد. وی تسامح را لازمه‌ی توسعه امپراتوری می‌دانست و امپراتوری را هم بدون توسعه و پیشرفت، محکوم به رکود و زوال می‌یافت، اما بنیاد فرمانروایی را بر رأفت و محبت قرار می‌داد و به همین سبب، حتی دشمنانش هم که از این نرم خویی او آگاه بودند در جنگ با او، مانند کسی که باید بکشد یا کشته شود، نمی‌جنگیدند و چون از عطوفت او مطمئن بودند و از این که مغلوب او شوند، دچار ناامیدی و وحشت نمی‌شدند.^(۵۲)

بیانیه‌ی او در بابل، ضمن درج پیروزی و دلجویی از مغلوبان و ستمدیدگان، اولین پیش نویس اعلامیه‌ی حقوق بشر را در آن دنیا ای سراسر ظلم و تبعیض و هرج و مرج عرضه می‌دارد و این خود نمایانگر وجود نوعی نبوغ سیاسی در وجود این جنگجو و فاتح قلبها می‌باشد.

در زمینه‌ی سیاسی، کوروش، امپراتوری خود را بر اساس الگوی آشوریان، به وجود آورد، اگر چه تغییرات اساسی مثبتی در آن ایجاد کرد؛ کوروش به سبک آشوریان، ساتراپی‌ها (ایالات) را به **وجوک‌لورد**^(۵۲) که هر یک شامل یک واحد جغرافیایی و فرهنگی متشكل از ملت‌های غلوب می‌شد^(۵۳) تبرستان



منشور کوروش در بابل

ساتراپ یا شهربان که به معنای «حامی قلمرو پادشاهی بود» قدرت زیادی داشت، او اجازه داشت، سپاهیان محلی را برای اداره امور امنیتی و نظامی ایالت خود فرماندهی کند، ولی منشی او که یک افسر امور مالیه بود و فرمانده پادگان سلطنتی در مرکز ایالت محسوب می‌شد، گزارش امور را مستقیماً برای شاه می‌فرستاد. کوروش به عنوان یک اقدام دیگر، شبکه‌ای از جاسوسان در ایالات داشت که اخبار مهم رویدادهای مناطق دور دست را برای او ارسال می‌کردند، نظامی که البته در دوره‌ی داریوش، کامل شده، تحت عنوان چشم و گوش شاه شناخته می‌شد.

کوروش این درس بزرگ تاریخ را آموخته بود که کارهای مهم را به دست هر کسی نسپارد، لذا دستیاران و معاونان نظامی را به دقت انتخاب می‌کرد و افراد شایسته و با کفایت و مدبیر را در مقام فرماندهی می‌گذاشت. مالیات و امور مالی را کوروش، به نحو پسندیده ای همراه سامانه "داد و با انتصاب متصدیان لایق از اجحاف به ساکنان ایالات و سرزمین هنری تابع جلوگیری کرد.

کوروش همچنین از محل خزانه‌ی دولتی به کلیه گروه‌های نژادی و قومی و نیز افرادی که نیاز به مساعدت داشتند، کمک می‌کرد.

نکته‌ی پایانی که در مورد سیاست کشورداری کوروش می‌توان گفت این است که: کوروش با اتکا بر تربیت خود و قوانینی که در جامعه‌ی آن روز ایران محترم شمرده می‌شد، بر دو نکته‌ی اساسی پافشاری می‌کرد که عبارتند از:

- ایجاد یک معیار حقوقی که برای همه‌ی شهروندان، بدون توجه به عقایدشان، قائل به آزادی عمل دینی باشد.
- قبول یک فضیلت سیاسی که بر مبنای آن شهروندان یک جامعه‌ی آزاد، به رغم اختلاف نظرهای موجود در مسائل اعتقادی، برای یک دیگر احترام قائل باشند.^(۵۴)

از رفتار کوروش چنین بر می‌آید که هرگز در صدد تحییر نژادها، جنسیت‌ها، و اقلیت‌های قومی و زبانی دیگر بر نیامد و هرگز در صدد بر نیامد که دلی را بی جهت بیازارد و با پیش داوری درباره‌ی اقشار و گروه‌های متفاوت انسانی، امنیت و آرامش فکری و اعتقادی را از آنان سلب کند.

به همین علت است که گزنهون در مورد او گفته است: «مردم سرزمین‌های مختلف آرزو می‌کردند که سایه‌ی کوروش بر سرshan باشد و جز او هیچ کس دیگری بر آن‌ها فرمان ^{تیرانی}_{تیرستان}» در بخش اداره‌ی امور امپراتوری و نظام ^{لذتی}_{لذتستان}، حکومت ^{لهجه}_{لهجه} عمده‌ی افراد بومی هر ناحیه‌ای قرار می‌گرفت. او در زمان ^{قمع}_{قمع} سرزمین‌های مختلف بر این نکته پاافشاری می‌کرد که به بیگاری گرفتن مردم، مخالف با مبانی اجتماعی و انسانی است و به همین دلیل در مورد اهالی بابل که علی رغم خواست خدایان به بیگاری گرفته شده بودند، گفته است که من بیگاری را که مخالف وضع اجتماعی آنان بود، برانداختم.^(۵۵)



کوروش و کاسانانه

فرزندان کوروش

کوروش، یکی از معدهود شاهان ایران بوده است که تنها یک همسر داشته است. در مورد فرزندان کوروش «هرودوت»^{پیشتر} است که؛ کوروش از همسری به نام «کاساندانه» دو پسر به نام‌های^{۱۰} «گمبوچیه»^{کمبوچیه} و «بردیا»^{راد} داشته است. ظاهراً کاساندانه پیش از کوروش در گذشته ^{www.tajrestan.ir} با بسیار اندوهگین کرده است. به جز این دو پسر، کوروش ۳ دختر به نام‌های «آتوسا»، «آریستونه» و «رسانه» داشته است.



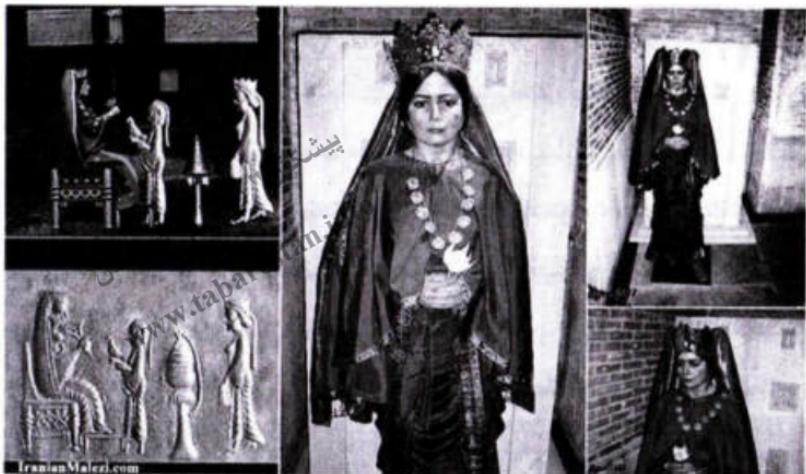
نقاشی دیگر از کوروش و همسرش کاساندانه

آتوسا یکی از زنان ماجراجوی تاریخ ایران باستان بود، که به همسری گثوماته (بردیای دروغین) و داریوش اول درآمد. بنا به روایت هرودوت، لشکر کشی داریوش به یونان، به تحریک و تشویق «آتوسا» انجام پذیرفته

است. داریوش به هنگام انتخاب ولیعهد با این که پسر ارشدش «ارته بازن» در قید حیات بود، اما خشایارشا، فرزند آتوسا را به ولیعهدی برگزید؛ زیرا وی در واقع نوهی کوروش محسوب می‌شد. ظاهر ^{خشایارشا} در حالت خشم و غصب، مادرش «آتوسا» را به قتل می‌رساند.^(۵۵) آریستونه^(۵۶) لبجهت دیگر کوروش نیز از جمله همسران محبوب داریوش بوده و ^{آتوسا} موسوگلی^(۵۷) محسوب می‌شده است. تا جایی که داریوش دستور می‌دهد، صورت او ^{را} طلا بسازند. به طوری که از الواح گلی بر می‌آید وی کاخ‌های متعددی داشته است و در این کاخ‌ها جشن‌ها و مهمانی‌های باشکوهی برگزار می‌کرده است. (۵۸)



تصویر پابوی در نقش آریستونه



پیکره‌های آتوسا

سیمای کوروش در منابع یهودی

هرچند که عده‌ای پیش گویی‌های منسوب به پیامبران یهود را بعد از فتح بابل یا در آستانه‌ی فتح بابل توسط کوروش می‌دانند، اما به هر حال این مسئله، تأثیری در نگرش و دیدگاه یهودیان در مورد کوروش ندارد. در کتاب «سفر دانیال» آمده که وی در عالم خواب و رؤیا، قوچی را می‌بیند که در کنار رود ایستاده و دو شاخ بلند داشته که با دو شاخش شرق و غرب و شمال عالم را شخم می‌زده است. دانیال می‌گوید: در عالم خواب، فرشته نازل شد و خوابش را چنین تعبیر کرد که آن قوچ، ذوالقرنین است و او نماینده‌ی اتحاد دو کشور ماد و پارس می‌باشد که هیچ دولتی قادر به مقابله با او نخواهد بود، سپس دانیال به قوم یهود مردّه داد که پادشاه دو کشور ماد و پارس بابل را فتح و اسرای یهودی را آزاد خواهد کرد.

در کتاب «سفر دانیال» نام کوروش «خورس» آمده و ذکر شده است که او قوم یهود را از بندگی رهایی می‌بخشد و شهرهای یهود و خانه‌های یهودیان را دوباره آباد خواهد کرد. باز در همین کتاب در چند جا کوروش را به عقاب تشبیه کرده و نام «عقاب شرق» را به او داده است. در کتاب ^{پیشگاه}_{ازد} ^{پیشگاه}_{برستان} ^{پیشگاه}_{اشعیاء} نیز کوروش «مسيح موعود» خوانده شده که اسباب آزادی یهودیان را از بابل فراهم می‌کند. در اين کتاب، کوروش «برگزیدهی خداوند» لقب گرفته که با عنایت خداوند، فرمانروایان و پادشاهان را سرکوب می‌کند.^(۵۷)



کوروش بيان کرده که: من برای شهرهای مقدس آن سوی دجله که پرستشگاه‌هایشان در آن جا بود، بتخانه‌های پایدار ساختم و همهی ساکنان پیشین آن شهرها را گرد آوردم و خانه‌هایشان را به آنان باز پس دادم.^(۵۸)

بسیاری از دانشمندان، این جملات آخر را تأییدی بر نوشهای عهد عتیق درباره اقدامات کوروش در جهت بنای معبد «اورشلیم» و بازگرداندن یهودیان به میهن خودشان می‌دانند^{۵۸} عاملی هم که کوروش را در بین یهودیان عزیز و محبوب نموده است، همین اقدام او برای بازگرداندن یهودیان و ساختن معبد (هیکل) جدیدی برای آن‌ها در اورشلیم بوده است.

اعسیاء نبی کوروش آریایی را فرستادهی خدا می‌داند و اراده‌ی الهی را در وجود او می‌بیند ... او مردی است که قادر متعال انتخاب و هدایت کرده است تا پیروزی را به چنگ آورده، رسالت حقیقی خود را که آزادی همه‌ی ملل در بند جهان است، اعلام و اجرا کند.^(۵۹) بدین ترتیب، کوروش در اندیشه‌ی یهودیان، تا مقام پیغمبری ارتقاء یافت، همان شخصیتی که قرآن به ذوالقرنین نسبت می‌دهد.

نکته‌ی پایانی این که برخی مورخان اسلامی نظیر ابن اثیر، میر خواند، مسعودی و ... معتقدند که مادر کوروش یهودی بوده است.^(۶۰)

ذوالقرنین کیست؟

در مورد شخصیت تاریخی ذوالقرنین، اختلافات زیادی بین مورخان و مفسران وجود دارد، عده‌ای بر این باورند که ذوالقرنین، همان «اسکندر مقدونی» است.

عده‌ای دیگر از مورخان مسلمان ایرانی همچون طبری، برای ذوالقرنین مصادیق متعددی ذکر می‌کنند و فریدون پادشاه اسطوره‌ای ایران را نیز واجد خصوصیات ذوالقرنین می‌دانند.

عده‌ای نیز همچون «مسعودی» مؤلف کتاب «مروج الذهب» بهمن پادشاه کیانی، را ذوالقرنین می‌نامند. اما در این بین عده‌ای از مورخان عرب در راستای نسبت دادن ذوالقرنین به خود و تلاش برای هویت جویی، جامه‌ی عرب بر قامت ذوالقرنین پوشانده‌اند. (همان گلزاری که با ابن مسینا و زکریای رازی انجام دادند.)

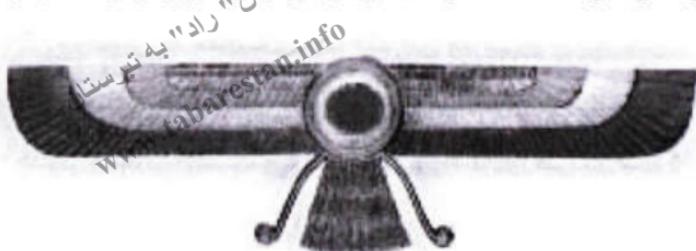


تصویر حجاری شده کوروش در کعبه‌ی زرتشت که در یکی از پارک‌های سیدنی استرالیا نصب شده است.

عده‌ای همانند یهودیان که مادر کوروش را از بنی اسرائیل دانسته‌اند و دانیال کوچک را دایی کوروش معرفی کرده‌اند، تعابیری را به کوروش نسبت داده‌اند که با شخصیت ذوالقرنین همخوانی دارد.^(۶۱) (البته این کار آنان بیشتر نشانگر قدرشناسی آنان از شخصیت کوروش به عنوان منجی آنان از اسارت بابلیان می‌باشد). همان طور که گفته شد عجیبه‌ای از مورخان نیز از اسکندر مقدونی به عنوان ذوالقرنین یاد می‌کنند و او را به عنوان پادشاهی نیک سیرت و عادل معرفی کرده‌اند. اما سؤال این جاست که چرا با وجودی که اسکندر در متون کهن پارسی فردی بدکار و پلید و غارتگر بوده است و کوروش دارای ویژگی‌های اخلاقی پسندیده و نیکویی بوده است. با این وجود برخی از مورخان ایرانی - اسلامی اسکندر را ستوده‌اند و حتی برای او هویتی ایرانی قائل شده‌اند و تا بدانجا پیش رفته‌اند که وی را با پای پیاده به زیارت خانه‌ی خدا برده‌اند و او را از نژاد حضرت ابراهیم دانسته‌اند و در برخی از منابع تا مقام پیامبری ارتقاء داده‌اند. پاسخ را باید در ضعف تاریخ نگاری ایرانیان در دوران باستان و ناشناخته بودن خط میخی دانست که موجب شد تنها منبع تاریخ نگاری آنان منابع یونانی باشند که شخصیتی اسطوره‌ای و غیر واقعی از اسکندر مقدونی ارائه داده‌اند. البته خوشبختانه در قرون اخیر با کشف الفبای میخی و بازخوانی کتیبه‌های دوره‌ی هخامنشی، قابلیت انطباق کوروش با شخصیت ذوالقرنین که در قرآن ذکر شده است پیدا شد.

سرانجام تعدادی از مورخان و مفسران معاصر همچون، ابوالکلام آزاد، علامه طباطبایی و آیت الله مکارم شیرازی، برای شناسایی شخصیت ذوالقرنین به سراغ کوروش رفته‌اند.^(۶۲)

پس از این که در قرن ۱۹ میلادی، زوایای ناشناخته‌ی ایران باستان به ویژه هخامنشیان تا حدودی آشکار شد، اولین بار مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر فرهنگ و معارف وقت هند، نظریه‌ی ذوالقرنین^{بودن}، کوروش را اعلام کرد.



نماد ارتش کوروش

در دهه‌ی اخیر نیز علامه طباطبائی و آیت الله مکارم شیرازی، اگر چه پاره‌ای از موارد را ابهام آمیز و قابل انتقاد دانسته‌اند، اما نظریه‌ی ابوالکلام آزاد را به عنوان بهترین نظریه در مورد تطبیق شخصیت کوروش با ذوالقرنین دانسته‌اند.

ابوالکلام آزاد، در اثر خویش «کوروش کبیر» ابتدا به آیات، ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف اشاره می‌کند که به ذوالقرنین اختصاص دارد و سپس به دسته بنده ویژگی‌های ذوالقرنین از دیدگاه قرآن می‌پردازد.

طبق آیات قرآن، ذوالقرنین شخصیتی است که خداوند، حکومت را به او ارزانی می‌دارد و وسائل حکمرانی و سلطنت را برای او فراهم می‌آورد، سه جنگ بزرگ در غرب و شرق و شمال، انجام می‌دهد و به درخواست اقوام شمالی، سدی در برابر تهاجم اقوام بدوى و وحشی «یاجوج و ماجوج» که قرآن آن‌ها را «مفسد فی الارض» می‌داند، بنا می‌کند و این سد را علاوه بر

سنگ، از آهن و پولاد می‌سازد، وی پادشاهی عادل و مرد مدار بوده و قوم مغلوب را قتل عام نمی‌کرده و پادشاه دینداری بوده است. و نسبت به مال دنیا حریص نبوده و خود را بی نیاز از آن احساس می‌کرده است.^(۶۳)

ابوالکلام، سپس به مقایسه‌ی تک تک این ویژگی‌ها باشدیختیت کوروش پرداخته و معتقد است که خداوند، کسانی را که می‌توارد مشمول لطف خود قرار دهد، از راه‌هایی عجیب و غیر عادی، راه آن را فراهم می‌کند، مثلًا حضرت یوسف را از زندان به پادشاهی می‌رساند. در مورد کوروش نیز شرح زندگانی او تایید کننده‌ی این راه است.



تصویری دیگر از کوروش

ابوالکلام، جنگ‌های کوروش را مطابق با جنگ‌های ذوالقرنین می‌داند و سد کوروش که در حدود دریای خزر و کوه‌های قفقاز احداث شده را به دعوت قوم «کوستی» دانسته و اقوام یأجوج و مأّخوج را هم قابل تطبیق با مغولان دانسته است. او همچنین به بررسی ^{را}_{بررسیان}^{fo} شخصیات و شیوه‌ی کشور داری کوروش پرداخته و او را شاهی عادل و رعیت نواز و بیهی نیاز از نیال دنیا دانسته است. او در تایید سخنان خود به گفته‌های مورخان یونانی همچون هرودوت و گزنفون و کتزیاس، استناد می‌کند که با وجود دشمنی یونانیان با ایرانیان، به مدح و ستایش کوروش پرداخته‌اند.

نتیجه

خلاصت‌ها و ویژگی‌هایی که به کوروش نسبت می‌دهند از منش والا و بزرگی او بر می‌خizد و در واقع قبل از این که ویژگی‌های فردی او باشد، نماینده‌ی فرهنگ اجتماعی و ملی اوست. بنابراین می‌توان گفت که در زمان فرمانروایی کوروش، ایرانیان به فروتنی، خردمندی و دلیری مشهور بودند. مردی که در اوج اقتدار سیاسی و نظامی بود، با چنان مهربانی و مروتی به مردم می‌نگریست که جای تردیدی برای هیچ کس، اعم از بت پرست و خداجوی باقی نمی‌گذاشت که او همگان را دوست می‌دارد و به همه به چشم احترام و ادب و تواضع می‌نگرد.

او با دشمن خود، تا جایی که لازم بود، می‌جنگید و از هیچ گونه ترفند نظامی، دریغ نمی‌ورزید تا مگر او را از پای درآورد، ولی زمانی که شمشیر از دست دشمن می‌افتداد، بر او رحمت می‌آورد و بدون این که متعرض مال و جان و ناموس و حیثیت انسانی او شود، گرامی‌اش می‌داشت. ^(۶۴)

کوروش هیچ گاه مغروف پیروزی‌هایش نشد، و دست به ظلم و ستم نزد و برخلاف فاتحان دیگر همچون اسکندر، شهری را نمی‌توان به یاد آورد که به وسیله‌ی او نابود شده باشد، برعکس تعدادی ~~شمشیر~~ به نام کوروش از او به یادگار مانده بود.



دروازه‌ی ملل در تخت جمشید

در مورد سیاست دینی کوروش نیز می‌توان گفت که به نابودی هیچ گروه و قوم و حتی عقیده‌ای نمی‌کوشید و بر عکس در بابل شکست خورده، به امداد و یاوری پیروان خدای ماه (سین) هم‌شکنگماشت و گروهی را که بواسطه‌ی سیاست‌های نبونید، منفور شناخته‌اند^۱، تخته‌ی حمایت گرفت. در واقع یکی از برجسته‌ترین عوامل موقتیت و پیروزی کوروش در فتح سرزمین‌ها، اعتقاد به نیرومندتر بودن دین نسبت به دولت بود به همین دلیل، هر شهری را که فتح می‌کرد، نه تنها از غارت و چپاول و تخریب معابد خود داری می‌کرد، بلکه سیاست تساهل مذهبی وی موجب می‌شد تا به تمام ادیان احترام بگذارد و به آنان آزادی انجام امور مذهبی‌شان را اعطای کند و حتی هزینه‌ای برای تعمیر معابد و پرستشگاهها در نظر بگیرد.

کوروش اولین و بزرگ‌ترین تکلیف را پرستش قرار داد و خودش نهایت مراقبت و خلوص را در عبادت و پرستش به کار می‌برد و همیشه تکرار می‌کرد که پیشرفت خود را مدیون پرستش خداوند می‌داند. برای آموزش احکام پرستش، موبدان را مأمور ساخت و خود هر روز قبل از طلوع آفتاب، اول کسی بود که صمیمانه و خالصانه رو به درگاه ایزد می‌آورد و به عبادت و پرستش می‌پرداخت، هر روز قربانی می‌کرد و ستایش ایزدی را که موبد، معین کرده بود، به جا می‌آورد.^(۸۵)

کوروش از توجه مردم به پرستش خدایان و به جای آوردن آیین‌های مذهبی شادمان می‌شد، بارها می‌گفت: هر کس در دریا مسافت کرده باشد، می‌داند که چقدر همسفرانی که دل به خدا دارند، از بیم مرگ، ایمن‌اند. او معتقد بود که از بین نزدیکان و یارانش، آن‌ها که بیشتر خدا را دوست بدارند، بهتر در اداره‌ی امور کشور و تبعیت از اخلاق پستندیده، به او

کمک می‌کنند، چرا که در نهاد این قبیل همکاران صدیق و با ایمان، هیچ گاه فکر دشمنی و سرپیچی از فرامین وی ریشه نمی‌گیرد.^(۶۶)

در پایان می‌توان گفت که تسامح دینی کوروش بدون شک عاقلانه‌ترین سیاستی بود که در چنان دنیاگی به وی اجازه می‌داد تا بدون یک نظم اداری پیچیده، بزرگ‌ترین امپراتوری دیر پای دنیای باستان چنان اداره کند که به قول مرحوم زرین کوب؛ در آن، کهنه و نو با هم آشتبخته باشند، متمدن و نیمه وحشی در کنار هم بیاسایند و جنگ و طغیان به حداقل امکان تقلیل بیابد.^(۶۷)

پی نوشت ها

- ۱- پیرنیا، حسن؛ تاریخ ایران باستان، جلد اول، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۲۲۸.
- ۲- فرای، ن، ریچارد، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۸.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین؛ روزگاران ایران، تهران: سخن، ۱۳۷۶، ص ۴۹.
- ۴- همان، ص ۵۱.
- ۵- قدیانی، عباس؛ تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره هخامنشیان، تهران: نشر فرهنگ مکتب، ۱۳۸۴، ص ۱۵.
- ۶- همان، ص ۶۱.
- ۷- روزگاران ایران، ص ۵۲.
- ۸- همان، ص ۴۹.
- ۹- نارمن شارپ، رالف؛ فرمان شاهنشانی هخامنشی، شورای مرکزی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، بی‌تا، ص ۲۷.
- ۱۰- تاریخ هخامنشیان، هلن سانیسی ورد نبورخ و .. ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: نشر توسعه، ۱۳۸۸، ص ۵۶.
- ۱۱- همان، ص ۵۸.
- ۱۲- همان، ص ۶۱.
- ۱۳- روزگاران ایران، ص ۵۴.
- ۱۴- ویل دورانت؛ تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: نشر انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۴۰۷.
- ۱۵- خلیلی، عباسی؛ کوروش نامه، تهران: نشر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، ۱۳۵۱، ص ۳۵.

- ۱۶- شعبانی، رضا؛ کوروش کبیر، تهران: نشر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۷۸.
- ۱۷- رضایی، عبدالعظیم؛ گنجینه تاریخ ایران، ج ۴ قسمت اول، تهران: نشر اطلس، ۱۳۷۸، ص ۱۵.
- ۱۸- کوروش کبیر، ص ۲۵.
- ۱۹- بختورتاش، نصرت‌الله، بنیاد استراتژی در شاهنشاهی هخامنشی، تهران: موسسه عطایی، ۱۳۵۱، ص ۳۰.
- ۲۰- هرودوت؛ تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: نشر دنیا کتاب، ۱۳۶۸، ص ۳۶.
- ۲۱- همان، ص ۵۰.
- ۲۲- معطوفی، اسد‌الله؛ تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران، تهران: نشر ایمان، ۱۳۸۲، ص ۵۹.
- ۲۳- همان، ص ۵۹.
- ۲۴- دان ناردو؛ امپراتوری ایران، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۲، ص ۲۸.
- ۲۵- رجبی، پرویز؛ هزاره‌های گمشده، ج ۲، تهران: نشر توس، ۱۳۸۰، ص ۱۲۴.
- ۲۶- زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران: نشر امیر کبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۱۸.
- ۲۷- امپراتوری ایران، ص ۴۱.
- ۲۸- همان، ص ۴۲.
- ۲۹- کوروش کبیر، صص ۳۷-۳۶.
- ۳۰- تواریخ هرودوت، ص ۵۳.
- ۳۱- هزاره‌های گمشده، ج ۲، ص ۱۲۵.

- ۳۲- گیرشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین،
تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۰.
- ۳۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ^{بیانیه} "راد" به تبرستان، ۱۳۳۳.
- ۳۴- همان، ص ۱۲۵.
- ۳۵- تواریخ هرودوت، ص ۹۳.
- ۳۶- هوار، کلمان؛ ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انبوشه، تهران:
نشر امیر کبیر، ۱۳۷۵، ص ۴۷.
- ۳۷- همان، ص ۴۸.
- ۳۸- رضی، هاشم؛ دین و فرهنگ ایرانی، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۲.
ص ۲۹۳.
- ۳۹- داندامايف، م. آ؛ ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی،
ترجمه روحی ارباب، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم،
۱۳۷۳، ص ۱۴۶.
- ۴۰- هزاره‌های گمشده، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.
- ۴۱- کوروش کبیر، ص ۶۳.
- ۴۲- تواریخ هرودوت، ص ۱۰۰.
- ۴۳- همان، ص ۱۰۳.
- ۴۴- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۱۵۲.
- ۴۵- روزگاران ایران، ص ۶۰.
- ۴۶- کوروش کبیر، صص ۹۷-۹۸.
- ۴۷- ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۴.
- ۴۸- امپراتوری ایران، ص ۴۳.
- ۴۹- ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۵.
- ۵۰- هزاره‌های گمشده، ج ۲، ص ۱۶۷.

- .۵۱- همان، ج ۲، ص ۱۶۸.
- .۵۲- روزگاران ایران، ص ۵۴.
- .۵۳- امپراتوری ایران، ص ۳۸.
- .۵۴- کوروش کبیر، ص ۷۱.
- .۵۵- ویسه‌هوفر، یوزف؛ ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌سازان، نشر ققنوس، ۱۳۷۸، ص ۶۷.
- .۵۶- هزاره‌های گمشده، ج ۲، ص ۱۵۹.
- .۵۷- کوروش نامه، ص ۴۰.
- .۵۸- ایران باستان، ص ۶۷.
- .۵۹- کوروش کبیر، ص ۵۳.
- .۶۰- ابوالکلام آزاد؛ کوروش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر کوروش، ۱۳۶۹، ص ۷۲.
- .۶۱- عرفان منش، جلیل؛ کوروش و بازیابی هویت ملی، تهران: نشر فرهنگ مکتب، ۱۳۸۹، ص ۱۵.
- .۶۲- همان، ص ۲۴۳.
- .۶۳- کوروش کبیر، ص ۱۷۶.
- .۶۴- همان، ص ۶۷.
- .۶۵- گزنهون؛ کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۰، ص ۲۸۲.
- .۶۶- همان، ص ۲۸۲.
- .۶۷- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۱۳۱.

ضمایم

پیشگش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

ضمیمه (۱)

سخنان اندیشمندان و مورخان بزرگ جهان در مورد کوروش:

۱- کنت دوگو بینوی فرانسوی

کوروش را این چنین توصیف کرده است:
 بیشکش "راد" به تبرستان.info
 «شکی نیست، اثری که از کوروش در جهان مانده، بهترین و سودمندترین گنجی می‌باشد که از یک انسان باقی و جاویدان مانده و در افکار و اندیشه های میلیون‌ها انسان در ادوار مختلف کارگر بوده و خواهد بود... من تصدیق می‌کنم، اسکندر و سزار و شارلمانی، بزرگ و نامدار بودند، ولی هر کس تاریخ جهان را مطالعه کند، خوب می‌داند که کوروش بر آنان برتری داشته است و تاکنون پادشاهی در جهان پدید نیامده است که با او برابری کند. کتاب مقدس ما نیز او را مسیح خوانده و الحق که این لقب سزاوار است. او یک مسیح حقیقی بود. رادمردی بود که نبوغ او از همه‌ی گذشتگان برتر و بزرگ‌تر می‌نمود.»



تمیر منتشر شده در مورد کوروش در هندوستان

۲- سرپرستی سایکس ژنرال و مورخ انگلیسی و نویسنده کتاب

«تاریخ ایران»

در مورد شخصیت کوروش چنین می‌گوید: «^{مائلر}^{می} توانیم بدان ببالیم که نخستین مرد بزرگ آریایی که سرگذشت ^{پنهان} در تاریخ ^{کوروش} است، صفاتی چنان عالی و درخشان داشته است. در شاهنشاهی ^{کوروش}، زیبایی، مردانگی، شجاعت، پهلوانی و عدالت به وضوح دیده می‌شد. وی هیچ گاه عیاشی نکرده، کاری که اکثر بزرگان آن روزگار گرفتار آن بودند.»

کوروش، یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهان است. او ابتدا پادشاه سرزمین کوچکی بود. ولی پس از مدتی با اراده‌ی مصمم و قلبی آکنده از وطن پرستی، امپراتوری در تاریخ بنا نهاد که در کل تاریخ جهان بی سابقه بود. این بدین دلیل بود که تاکنون، هیچ کشوری نتوانسته بود، این چنین با صلح و احترام به عقاید دیگران، کل خاورمیانه را تصاحب کند. او هیچ گاه مغروف نشد و همیشه به یاد خداوند بود. کوروش در شوخ طبعی و انسانیت، سرآمد زمان خود بود. من تاکنون، سه بار موفق شده‌ام، آرامگاه این ابر مرد آریایی را زیارت کنم و خداوند را برای این توفیق سپاس می‌گویم.

۳- هرودوت مورخ یونانی و پدر تاریخ

نیز این چنین ستایشگر کوروش می‌شود:

«کوروش سرداری بزرگ بود. در زمان او ایرانیان از آزادی برخوردار بودند و بر بسیاری از ملت‌های دیگر فرمانروایی می‌نمودند. به علاوه او به همه‌ی مللی که تحت فرمانروایی او بودند، آزادی می‌بخشید و همه او را ستایش

می نمودند. سربازان او پیوسته برای وی آماده جانفشنانی بودند و به خاطر او از هر خطیر استقبال می نمودند.»

۴- اخیلوس (آشیل) شاعر معروف یونانی پیشگش "راد" به تبرستان.info نیز در مورد کوروش چنین گفته است: «کوروش یک فرد سعادتمند بود. او به ملل گوناگون خود آرامگن بخشید. خدایان او را دوست داشتند. او دارای عقلی سرشار از بزرگی بود!»

۵- دیودورس سیسیلی مورخ مشهور رومی
نیز وی را چنین می ستاید:

«کوروش پسر کمبوجیه و ماندانای دلاوری و کارآیی خردمندانه و سایر خصائص نیکو، سرآمد روزگار خود بود. در رفتار با دشمنان دارای شجاعتی کم نظیر بود و در کردار نسبت به زیر دستان به مهر و عطوفت رفتار می کرد. پارسیان او را پدر می خوانندن.»

۶- گزنفون، مورخ یونانی
نیز در کتاب «کوروش نامه» مدینه‌ی فاضله و جامعه‌ی آرمانی خود را از زبان کوروش، به تصویر کشیده است. اگرچه این کتاب، بیشتر از آن که یک کتاب تاریخی محسوب شود، یک اثر ادبی و فلسفی محسوب می شود. اما آن جا که از تشکیلات اداری و خصایل و سیاست‌های کوروش سخن می گوید، می توان رگه‌هایی از حقیقت را در آن‌ها مشاهده کرد. وی مهم‌ترین صفت کوروش را دین داری و در درجه‌ی بعدی عدالت پروری وی می داند. گزنفون از خود می پرسد که چه شده است که کوروش به درجه‌ای رسیده است که برای همه‌ی ملت‌ها، فرمانروایی عادل به شمار می آید. سپس در پاسخ

می‌گوید: سه دلیل برای این سؤال پیدا کرده‌ام. نخست نژاد اصیل آریایی او و بعد استعداد طبیعی و سپس نحوه‌ی پرورش او از کودکی بوده است. وی در توصیف ویرگی‌های ظاهری و اخلاقی کوروش ^{تیرستان}_{نیز} گوید: کوروش خوش قیافه، خوش اندام، جوینده‌ی دانش، بلند همت و ^{بلند}_{از} اذعان نمود که کوروش تنها یک فاتح چیره دست نبود، بلکه رهبری ^{تیرستان}_و قدمند و واعظ بین بود که برای ملت خود، پدری مهربان و گرانمایه به شمار می‌رفت. ^{کوروش}_{www.tabarestan.m} عقیده داشت، فتح یک کشور این حق را به فاتح نمی‌دهد تا هر تجاوز و کار غیر انسانی را مرتکب شود.



۷- مستر گرندی، استاد تاریخ دانشگاه آکسفورد شخصیت کوروش را این گونه توصیف می‌کند:

«بدون شک، شخصیت کوروش، نادر بلکه بنی هاشم نظری و غیر عادی بود. کوروش در قلوب ملل عصر خود، یک اثر عالیق‌گذاشته، کلمه همه را مبهوت می‌کند. ملل مغلوب شده نه تنها شاهنشاهی او را می‌پنیرفتند، بلکه از آن بسیار خرسند شده بودند و روی موافق نشان می‌دادند و در مدت تسلط کوروش بر بابل که ده سال تا پایان عمر او طول کشید، هیچ شورش و جنبشی در بابل روی نداد و این دلیل رضایت و خشنودی مردم بابل می‌باشد. درست است که ملل مغلوب، ناگزیر تسلیم یک فاتح مقتدر شده بودند، ولی تسلیم و تمکین آنان در قبال یک مرد خودخواه و سنگدل نبود، زیرا در حکومت کوروش قتل و غارت و رنج و تبعید و عذاب نبود و آثار ستم پادشاهان آشور و بابل با پیروزی کوروش، محو گردید.»

۸- هارولد لمب مورخ آمریکایی چنین در مورد کوروش می‌نویسد:

«در شاهنشاهی ایران باستان که کوروش سمبل آنان است، شاهان آریایی‌ها در هنگام تاج‌گذاری به کردار نیک - گفتار نیک و پندار نیک سوگند یاد می‌کردند که طرفدار ملت و کشورشان باشند و نه خودشان که این امر نبردهای آنان به وضوح دیده می‌شود که خود شاهنشاه در رأس ارتش به سوی دشمن، برای حفظ کیان کشورشان می‌تاخته است.»

۹- پروفسور کریستن سن مورخ شهریار دانمارکی

شاهنشاه کوروش بزرگ، نمونه‌ی یک پادشاه «جوان مرد» بوده است. این صفت برجسته‌ی اخلاقی او در روابط سیاسی اش دیده می‌شده است. در

قوانين او احترام به حقوق ملت‌های دیگر و فرستادگان کشورهای دیگر وجود داشته است و سرلوحه‌ی دولتش بوده است که این قوانین امروز روابط بین‌الملل نام گرفته است.

۱۰- پروفسور گیرشمن فرانسوی

کمتر پادشاهی است که پس از خود چنین نام نیکی از خود باقی گذاشته باشد. کوروش سرداری بزرگ و نیکوخواه بود. او آن قدر خردمند بود که هر زمانی کشور تازه‌ای را تسخیر می‌کرد، به آن‌ها آزادی مذهب می‌داد و فرمانروای جدید را از بین بومیان آن سرزمین، انتخاب می‌نمود. او شهرها را ویران نمی‌نمود و قتل عام و کشتار نمی‌کرد. ایرانیان کوروش را پدر و یونانیان وی را سرور و قانون‌گذار و یهودیان او را مسیح خداوند می‌نامیدند.

۱۱- آلبرشاندور، مورخ فرانسوی و مولف کتاب «کوروش کبیر»:

شاهنشاهی ایران که پایه گذار آن کوروش بزرگ است، به هیچ وجه بر اساس خشونت، پایه گذاری نشد. پارسی‌ها با مساعدت یک دیگر و به یاری پادشاهان مقتدر خود عظمت و شکوهی بسی بدیل را در تاریخ به جای گذاشته‌اند، که نشانه‌ی نبوغ و نژاد پاک آنان است. نژادی که حمامه‌ی آنان را همچون آفتایی در تاریکی نشان می‌دهد. آنان درخشی در جهان از خود به جای گذاشته‌اند که برای آیندگان نیز خواهد ماند.

۱۲- ویل دورانت، مورخ مشهور آمریکایی:

«کوروش یکی از کسانی بود که گویا برای فرمانروایی آفریده شده‌اند و به گفته‌ی امرسن، همه‌ی مردم از تاج‌گذاری ایشان، شاد می‌شوند. روح شاهانه داشت و شاهانه به کار بر می‌خاست؛ آن اندازه که از افسانه‌ها بر می‌آید،

کوروش از کشورگشایانی بوده است که بیش از هر کشورگشای دیگر او را دوست می‌داشته‌اند که پایه‌های سلطنت خود را بر بخشنده و خوی نیکی قرار داده بود.»

۱۳- ریچارد فرای مورخ آمریکایی: یک صفت دوران حکومت کوروش همان اشتیاق به سنت‌های مردم فرودست و فرمانبر امپراتوری هخامنشی و پاسداری دین و رسوم ایشان، و میل به آفریدن یک شاهنشاهی متعدد و بی تعصب بود.

۱۴- پروفسور ایلیف، مدیر موزه‌ی لیورپول انگلستان: در جهان امروز، بارزترین شخصیت جهان باستان، کوروش شناخته شده است. زیرا نبوغ و عظمت او در بنیان گذاری امپراتوری هخامنشیان، مایه‌ی شگفتی است.

۱۵- دکتر عبدالحسین زرین کوب، نویسنده‌ی تاریخ مردم ایران باستان:

لیاقت نظامی و سیاسی فوق العاده در وجود وی با چنان انسانیت و مروتی درآمیخته بود که در تاریخ سلاله‌های پادشاهان شرقی، پدیده‌ای به کلی تازه به شمار می‌آمد. احوال او بدون شک از بعضی جهات، یادآور احوال فاتحانی چون اسکندر و ناپلئون نیز هست، اما قیاس وی با آن‌ها درست نیست، چون هر چند وی نیز مثل آن‌ها، طی سالیان دراز از گردونه‌ی جنگی خویش پایین نیامد، لیکن جنگ و بوی خون او را برخلاف فاتحان دیگر زیاده مست و مغدور نکرد. برخلاف آن‌ها وی هر بار که حریفی را ز پای در می‌افکند. مثل

یک شهسوار جوانمرد دستش را دراز می‌کرد و حریف افتاده را از خاک برمی‌گرفت.

۱۶- دکتر رضا شعبانی مؤلف کتاب کوروش^{لشتن} کبیر و استاد تاریخ:

به گمان ما، کوروش مظہر آن نبوغ به عرضه رسیده ای بود که تجلی اندیشه‌ی نیک و گفتار نیک و کردار نیک را به ساحت فاعل می‌گذاشت و از رشد سیاسی ملتی حکایت می‌کرد که می‌خواهد راه تازه ای را به جهانیان بشناساند، در برابر این فرهنگ پیشرفت‌های ایرانی گری بود که وی همانند شاگرد فرمانبرداری عمل می‌کرد که می‌کوشد، هرچه را که آموزگار فرهنگ ملی به او می‌گوید، بیاموزد. این نیروی نظامی اقوام پارسی و مادی و پارتی و دیگران بود که اینک به حساب می‌آمد، بلکه اندیشه‌ی خیرخواهی و نیک رفتاری و صداقت آشکار انسانی ملتی بود که مفهوم تازه ای از وحدت دولت و ملت را به نمایش گذاشته بود و برای نخستین بار در تاریخ، تمامی سرزمینی را که به نام ایران در تصرف خود گرفته بود، همانند الگویی از آرمان شهر تحقق پذیر بشری امکان می‌داد. کوروش با اندیشه‌ای بلند، کرداری نیک، دادگرانه، آسان گیر و شکیبا امپراتوری بزرگ ایران را پی نهاد و بدین سان به پنهانی تاریخ پیوسته‌ی ایران و جهان گام گذاشت. کوروش به همه‌ی مردم و همه‌ی آنچه که داشتند و عزیز می‌شمردند، احترام گذاشت و با ارائه‌ی تصویر ملتی صلح دوست و آرامش طلب و ترقی خواه کوشید تا همه‌ی تلاشی را که می‌سازد بود، برای اعتلای فرهنگ‌ها و تمدنی که پی نهاده بود، به کار گیرد.

ضمیمه (۲)

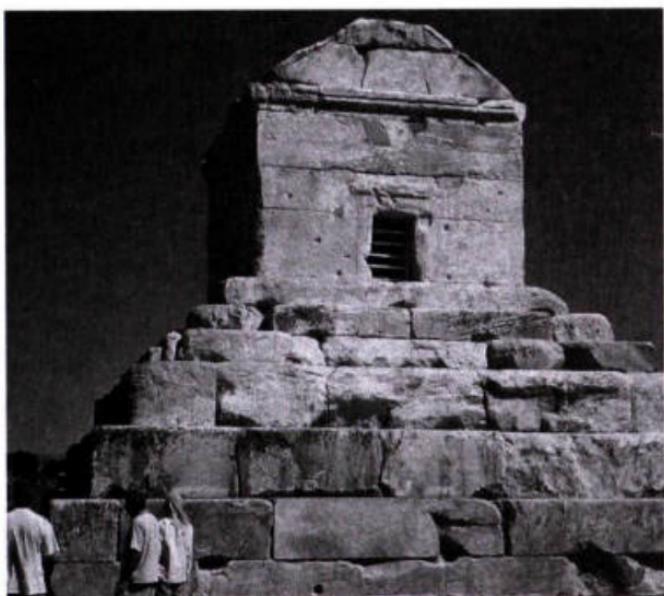
وصیت نامه منسوب به کوروش

وصیت نامه‌ی زیر که منسوب به کوروش است، اگرچه در منابع تاریخی دیده نشده ولی از این لحاظ که خصوصیات ^{لذت‌بخش}_{راد} ^{گفتشده}_{مژده} در مژده کوروش کاملاً منطبق با شخصیت تاریخی وی است ذکر کردنش، خالی از لطف نمی‌باشد:
 من در طول مدت عمر خود هر آرزویی که داشتم برآورده شد، دست به هر کاری که زدم پیروز شدم. دوستان و یارانم از تدبیر من برخوردار بودند. دشمنانم جملگی فرمانم را با رغبت گردن نهادند. قبل از من وطنم سرزمین کوچک و گمنامی بود که هر سال مورد تاخت و تاز و تجاوز قرار می‌گرفت و حالا در آستانه‌ی مرگ من، آن بزرگ‌ترین و مقتدرترین و شریف‌ترین کشور آسیا را به دست شما می‌سپارم. من به خاطر ندارم در هیچ جهادی برای عزت، سربلندی و کسب افتخار برای ایران زمین مغلوب شده باشم. جمله آرزوهایم برآورده شد و سیر زمان پیوسته به کام من بود. اما از آنجا که از شکست در هراس بودم، خود را از خودپسندی و غرور بر حذر داشتم. حتی در پیروزی‌های بزرگ خود، پا از اعتدال بیرون ننهادم. حال که مرگ من نزدیک است خود را بسی خوشبخت می‌دانم زیرا: فرزندانی که خداوند به من عطا فرمود همگی سالم و در عین حال عاقل هستند و وطنم ایران از همه‌ی جهات مقتدر و باشکوه می‌باشد و آیندگان مرا مردی خوشبخت و کامیاب خواهند شمرد. من پیوسته معتقد هستم که روح انسان پس از خروج از کالبد خاکی، محو و فناپذیر نمی‌گردد. مرگ چیزی است شبیه به خواب، در مرگ است که روح انسان به ابدیت می‌پیوندد و چون از قید و بند علائق آزاد

می‌گردد، به آتیه تسلط پیدا می‌کند و همیشه ناظر اعمال ما خواهد بود پس اگر چنین بود که من اندیشیدم به آن‌چه که گفتم عمل کنید و بدانید که من همیشه ناظر شما خواهم بود، اما اگر این چنین نبود آنگاه از خدای بزرگ بترسید که در بقای او هیچ تردیدی نیست و پیوسته شاهده و ببرستان www.tarezstanfo.com ناظر اعمال ماست. از کژی و ناروایی بترسید. اگر اعمال شما منطبق بر عدالت بود قدرت شما رونق خواهد یافت، ولی اگر ظلم و ستم روا دارید و در اجرای عدالت تسامح ورزید، دیری نمی‌انجامد که ارزش شما در نظر دیگران از بین خواهد رفت و خوار و ذلیل و زبون خواهید شد. من عمر خود را در یاری به مردم سپری کردم. نیکی به دیگران در من خوشدلی و آسایش فراهم می‌ساخت و از همه‌ی شادی‌های عالم برایم لذت بخش تر بود. دیگر بس است، پس از مرگ جسد من را مومیایی نکنید و در طلا و زیور آلات و یا امثال آن نپوشانید. زودتر آن را در آغوش خاک پاک ایران قرار دهید تا ذره ذره‌های بدنم خاک ایران را تشکیل دهد. چه افتخاری برای انسان بالاتر از اینکه بدنش در خاکی مثل ایران دفن شود.

فرزنندم هرگز آفریدگار هستی را از یاد مبر. زیرا که جهان آفرین همواره نه تنها هنگام سرافزاری و نیک بختی بلکه در هنگام نیاز و تنگی شایسته‌ی ستایش است. همچنین در رفتار با دوستان چه در تنگی و چه در گشایش و فراخی نباید آن‌ها را فراموش نمود. همان سان که کسی برای برآوردن نیازهای خانواده‌ی خود کوشایست. پادشاه هم باید نیازهای مردمان و کشورش را پیش بینی نماید و همواره در برابر پیشامدهای ناگهانی آمادگی و پس انداز داشته باشد تا در آن هنگام ناتوان نماند. فرمانروایان برای تلاش در

راه آبادانی کشور و فراهم کردن آسایش و آسودگی برای مردم هستند نه مردم برای افزایش و گسترش دارایی برای فرمانروایان. آن جا که در نهاد هر کس همواره منش نیک با منش بد در ستیز است^{تیکوش} تا منش نیک در درونت فزاینده شود و منش بد کاهنده باشد.^{لهم! که بهترین} هستی از آن نیک‌اندیشان است. هرگز آن چه را که به درستی نمی‌دانم و نتوانی بخواهی کسی نوید مده که از مزده دادن تو نا امید شوند. با شکست خورده‌گان^{با همدادا} رفتار کن، آن گونه که هرگز به جان و هستی شکست خورده‌گان دست درازی نشود. سپاهیان باید از مهربانی تو خشنود باشند تا دوستی آن‌ها همراه با مهر آمیخته باشد نه آن که از ترس تو را فرمانبرند.



آرامگاه کوروش

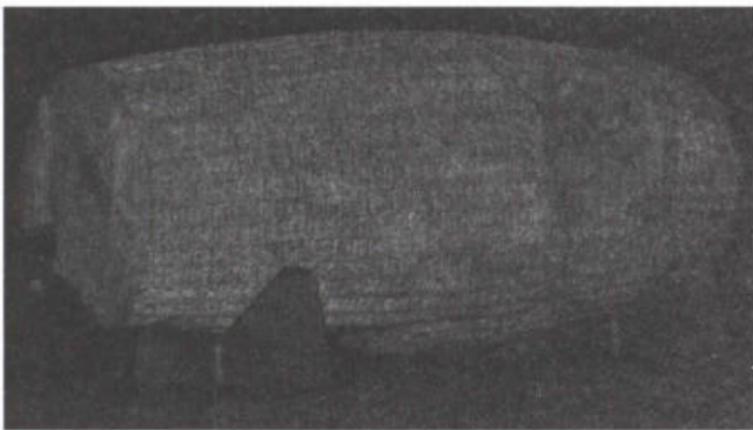
نکته‌ی جالب دیگر آن که در آرامگاه کوروش کبیر این عبارت نوشته شده است: ای انسان هر که باشی و از هر کجا که بیایی، زیرا که می‌دانم خواهی آمد، من کوروش هستم، که برای پارسیان، این ^{لشکر} ^{را} ^{اد} ^{به} ^{تبرستان} ^{نیش} ^{کو} ^{لی} وسیع را بنا کردم، پس بدین مشتی خاک که تن من را می‌پوشاند، رشک مبر.

www.tabarestaninfo

ضمیمه (۳)

گزیده‌ای از سخنان منسوب به کوروش کبیر

- باران باش و بیار و نپرس کاسه‌های خالی از آن پیشکشیم را!
- من به خاطر ندارم در هیچ جهادی برای عربستان [کسب ایثار](http://www.tabarestan.info) ایران زمین مغلوب شده باشم.
- حرمت قانون را بر خود واجب شمارید و خصایل و سنن قدیمی را گرامی بدارید.
- کارتان را آغاز کنید، توانایی انجامش به دنبال می‌آید.



منشور کوروش

- هر برادری که از منافع برادر خود مانند نفع خویش حمایت کرد به کار خود سامان داده است.
- به احترام روح من که باقی و ناظر بر احوال شماست به آن چه دستور می‌دهم عمل کنید.

- وقتی توبیخ را با تمجید پایان می‌دهید، افراد درباره رفتار و عملکرد خود فکر می‌کنند، نه رفتار و عملکرد شما
- خداوندا دست‌هایم خالی است و دلم ^{بیشتر در آرزوها} غرق ^{در آرزوها} - یا به قدرت بیکرانست دستانم را توانا گردان یا دلم را از آرزوهای دست ^{دیگران} ^{با هم} بیافتنی خالی کن.
- دستانی که کمک می‌کند پاک‌تر از دست‌هایی هشتگرد که رو به آسمان دعا می‌کنند.
- اگر می‌خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید به دوستان خود محبت کنید.
- آن‌چه جذاب است سهولت نیست، دشواری هم نیست، بلکه دشواری رسیدن به سهولت است.
- سخت کوشی هرگز کسی را نکشته است، نگرانی از آن است که انسان را از بین می‌برد.
- اگر همان کاری را انجام دهید که همیشه انجام می‌دادید، همان نتیجه‌ای را می‌گیرید که همیشه می‌گرفتید.
- افراد موفق کارهای متفاوت انجام نمی‌دهند، بلکه کارها را بگونه‌ای متفاوت انجام می‌دهند.
- پیش از آن که پاسخی بدھی با یک نفر مشورت کن ولی پیش از آن که تصمیم بگیری با چند نفر.
- کار بزرگ وجود ندارد، به شرطی که آن را به کارهای کوچک‌تر تقسیم کنیم.
- انسان همان می‌شود که اغلب به آن فکر می‌کند.

- همواره به یاد داشته باشید آخرین کلید باقیمانده، شاید بازگشاینده قفل در باشد.

- تنها راهی که به شکست می‌انجامد، تلاش نکردن است.

- من یاور یقین و عدالتمن من زندگی‌ها خواهیم ساخت، ^{ادین}_{تبرستان} این خوشی‌های بسیار خواهم آورد من ملتمن را سربلند ساحت زمین خواهم کرد، زیرا شادمانی او شادمانی من است.

- عمر شما از زمانی شروع می‌شود که اختیار سرنوشت خویش را در دست بگیرید.

- آفتاب به گیاهی حرارت می‌دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد.

- وقتی زندگی چیز زیادی به شما نمی‌دهد، بخارتر این است که شما چیز زیادی از آن نخواسته‌اید.

- دشوارترین قدم، همان قدم اول است.